

# تاریخ اوّلیّه داستان لیلی و مجنون

## در ادبیّات عرب

نوشته کراچکوفسکی (به زبان روسی)

ترجمه احمد شفیعیها (از ترجمه آلمانی هلموت ریتر)

دربارهٔ پیدایش اساس موضوع

تا مدّت‌ها پیش عقیدهٔ دنیای غرب دربارهٔ موضوع داستانی که شکسپیر آن را جاودانی ساخته است چنین بود: «داستانی در جهان غم‌انگیزتر از داستان رومئو و ژولیت نیست.» نوع درام نویسی موضوع این داستان را به اوج شهرت رسانید و نسل‌های بعد نیز بدین اندیشه نیفتادند که شکل جدید درامی بدان دهند. موضوع آن تا عصر حاضر موسیقیدانان را مجذوب کرده است و صورت‌های گوناگون هنری همچون سمفونی، اپرا و حتی باله آن را در خدمت خود گرفته‌اند.

جهان شرق طبعاً رومنو ژولیت را نمی شناخت و تنها در سده نوزدهم با آن آشنا گردید، ولی شرق خود داستان غم انگیزی داشت به نام داستان لیلی و مجنون، که تقدیر چنین می خواست که سده های بسیاری حیات داشته باشد. این داستان در جریان پیدایش خود شکسپیری نداشت، اما دهها شاعر بزرگ در میان ملل خاورمیانه را بر انگیخت تا به خلق آثار رمانتیک بپردازند، که حتی تا زمان ما نفوذ آن در آثار شعرا، درام نویسان و موسیقیدانان ملل خاورمیانه منعکس است. شهرت لیلی و مجنون در شرق به مراتب بیش از شهرت رومنو و ژولیت در غرب است. چه کسی می داند، شاید نوای «یالیلی» که با آغاز شبانگاه در آهنگهای بیشمار کشورهای شرقی عربی نواخته می شود تنها خطاب به شب به مفهوم لغوی کلمه نیست، بلکه یادآور «لیلی» این معشوقه جاودانی مجنون نیز هست.

در میانه سده پنجم هجری / یازدهم میلادی، اعراب بدوی به جهانگردی ایرانی، به نام ناصر خسرو، حصارکی ویران را در طائف عربستان نشان دادند که لیلی در آن زندگی می کرده است و این جهانگرد به مشاهده آن بی اختیار گفت: «قصه ایشان عجیب است».<sup>۱</sup>

هنوز هم به هنگام سفر و گردش در سوریه می توان داستانهایی از اعراب بدوی شنید درباره قیس بن ملوح از قبیله عامر که شیفته لیلی بود و در غم فراق وی در بیابان جان داد.<sup>۲</sup> اولین دیوانهای بزرگ شعر درباره این دو دل داده را نظامی گنجوی و بعدها امیر علیشیرنویسی سروده است. اعراب دیوان شعری درباره این دو دل داده نمی شناختند و شاید هم به همین دلیل ریشه های اولیه داستان برای ما تا قرن اول مجهول مانده است. در یک نکته تردیدی نیست و آن اینکه منابع داستان به اعراب بر می گردد و آن هم به طوری که در زیر می بینیم به اواخر قرن اول / هفتم مربوط می شود. اینکه اخیراً درباره نوعی داستان شبیه آن در ادبیات خط میخی بابلیها<sup>۳</sup> به همین نام سخن رفته، سوء تفاهمی بیش نیست و داستانی شبیه آن قطعاً در خط میخی نیست. برعکس آنچه تاکنون درباره ادبیات بابلیها و زندگی آنان به ما رسیده مؤید آن است که با توجه به شرایط آن زمان نمی توانست چنین داستانی در ادبیات بابلی به وجود آید، بلکه تنها در صورت وجود شرایط حقیقی متناسب می توان ظهور موضوع خاصی از داستانی را به صورت قابل قبول اثبات کرد.

وابستگی منظومه های لیلی و مجنون به منابع عربی از مدتها پیش شناخته شده، ولی مسئله تاکنون به طور دقیق مورد بررسی قرار نگرفته است. برتلس (E. Berteles) اخیراً در این مورد کار کرده است، آن هم در ارتباط با مطالعه آثاری درباره نظامی؛ و در همین دوده اخیر مار (Ju. N. Marr) به مطالعه دیوان عربی مجنون پرداخته است. این بررسیها معمولاً محدود

به مشخص کردن يك يك قسمت‌هایی است که در دواوین شعری، عناصر عربی داستان را منعکس کرده‌اند. به طور کلی این روش درست است و اگر آن را به طور منظم به کار بریم باید براساس این یا آن دیوان شعر در تك تك موارد روشن گردد که کدام يك از این عناصر به منابع عربی بر می‌گردد. نقش عرب شناسان در این مورد نقشی ثانوی است و محققان باید به منابع فارسی یا ازبکی این اشعار مراجعه کنند.

روش دوم این مطلب را به نحو دیگری حل می‌کند. هدف این روش آن است که داستانِ متن را در فضای ادبیات عربی روشن کند، به طوری که کارشناسان متخصص، هر بار چه در مورد این داستان و چه در مورد تحلیل هر يك از عناصر محتوایی آن، بتوانند مستقلاً تصمیم بگیرند که کدام يك از آنها به تنهایی در يك دیوان شعر برایشان قابل اهمیت است. با طرح مسئله به این شکل به آن خصلتی مستقل، و به اصطلاح عربی، داده می‌شود که آن را پیچیده‌تر هم می‌کند. از نظر ترتیب تاریخی وقایع، مسئله دیگر نمی‌تواند تنها به منابعی که در نزد اعراب تا زمان نظامی یا نوایی در دست بوده محدود شود، بلکه باید زمانهای بعدی را تا زمان نزدیک به ما مورد مطالعه قرار دهد؛ با وجود این باید باز هم بیشتر به دوران منتهی به قرن ششم/ دوازدهم تکیه کرد. اگر این وظیفه به جنبه تحلیلی محتوای شعر یعنی تك تك داستان‌هایی که در سرزمین عربی وجود داشتند محدود گردد، خیلی آسانتر خواهد بود و شاید هم برای فهم هر يك از اشعار و ارتباط آنها با ریشه عربی بودنش کافی باشد. منتهی در این گونه راه‌حل، تاریخ اولیه داستان چون گذشته مبهم می‌ماند و درباره زمان و درباره محل پیدایش داستان در ادبیات عرب چیزی نمی‌توان فهمید.

گاه‌علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

### منابع اصلی

شاید پیچیده‌ترین قسمت عناصر اولیه داستان لیلی و مجنون همان تاریخ اوان پیدایش باشد. نقص در کمبود منابع نیست، بلکه به آسانی می‌توان متوجه شد که منابع طبق معمول کاملاً پراکنده است و درباره آنها زیاد کار نشده است. استخوان بندی داستان در حدود نیمه دوم قرن چهارم/ دهم شکل گرفته است و همین قسمت است که الهام بخش تکامل و توسعه بعدی داستان است. ولی این دلیل آن نیست که انسان کلیه منابع بعدی را در تجزیه و تحلیل داستان (عناصر آن)، حتی آنهایی که همزمان نیستند و بلکه قدیمترها را نادیده بگیرد. از طرف دیگر همین استخوان بندی قرن چهارم/ دهم نیز به هیچ وجه یکپارچه نیست، بلکه آش شله قلمکاری است که از مواد مختلف ترکیب شده است و تنها می‌توان به عنوان تاریخ دوران

اَوَّلیَّه داستان، آن هم بعد از تحلیلی کامل و دقیق، از آن استفاده کرد.

گروهی از این منابع از نظر علمی شناخته شده‌اند و پاره‌ای هم هنوز مورد بررسی قرار نگرفته‌اند، خواه در زمان خود و خواه به طور اعمّ. اولین جایگاه را کتب تاریخی ادبی دارند که از میان آنها کتاب الشّعر ابن قتیبّه<sup>۴</sup> (متوفی ۲۷۶/۸۸۹) و کتاب الاغانی ابوالفرج اصفهانی<sup>۵</sup> (متوفی ۳۵۶/۹۶۷) اساس داستان مجنون را پی‌ریزی کرده‌اند. با اینکه بین این دو کتاب در حدود صدسال فاصله است، اما نه کتاب اوّل و نه کتاب دوّم، چنانکه معلوم خواهد شد، به هنگام ضرورت هیچ یک نقش عمده‌ای برای ما ندارد. ابن قتیبّه که کتابش چون سایر آثار وی بیشتر برای خوانندگان با سواد به معنی اعمّ، نه خبرگان، نوشته شده است کوشش دارد که طرحی پیوسته، ولی بدون ذکر منابع مشخص به دست دهد. در منابع وی دست برده شده است، ولی از تجزیه و تحلیل قسمتهای مربوط چنین مستفاد می‌شود که به طور کلی منابع همانهایی است که در اغانی آمده و تنها اختلاف در این است که اصفهانی آنها را با مقیاسی وسیعتر و با ذکر دقیق نویسندگان مختلف و مراجع خبر و گاهی هم با ذکر دقیق منابع مکتوب و شفاهی بیان کرده است. بدون کتاب اغانی امکان اینکه بتوانیم تا قرن چهارم/دهم درباره داستان مجنون داوری درستی بکنیم موجود نیست. مسلم است که با این وضع منابع قبلی و ابن قتیبّه در درجه دوّم اهمّیت قرار می‌گیرند و ارزش مستقل خود را از دست می‌دهند. مایه تأسّف است که این طرف قضیه، یعنی تجزیه و تحلیل منابع سرشار کتاب اغانی تاکنون مورد توجه کامل و دقیق قرار نگرفته است و باید درباره هریک از موارد جداگانه کار کرد. چاپ جدید کتابخانه مصر قاهره که در شرف بیرون آمدن است، با توجه به نقدی که در آن است، نسبتاً از چاپهای قبلی بهتر است. ولی فهرستهای آن که ظاهری آراسته دارد، در واقع کاملاً ناقص است و این کاری که با زحمت انجام شده است باید دوباره تکرار گردد. خواهیم دید تا چه حد تحلیل این منابع برای کتاب اغانی و حتی داستان مجنون ضرورت دارد.

گروه دوّم منابع عربی که به موازات اغانی برای ما دارای اهمّیت نسبی است، شامل دسته‌آثاری است که به جنبه روانشناسی عشق یا داستان زوجهای دلداده افسانه‌ای (رمانتیک) اختصاص یافته است. از نظر ترتیب تاریخی وقایع در اینجا منتخبات کتاب الزّهره نوشته محمدین داود ظاهری<sup>۶</sup> (متوفی ۲۹۷/۹۰۹)، فرزند بنیانگذار شهیر مکتب ظاهری، که اخیراً به چاپ رسیده، در درجه اوّل اهمّیت قرار دارد. این کتاب مطالب درست راجع به مجنون کم دارد، ولی در عوض حاوی اقوال زیادی درباره اشعار منسوب به اوست و از این نظر که مدتها قبل از انتشار کتاب اغانی این اشعار جمع‌آوری شده اهمّیت خاصی دارد.

رشته دواوین شعری که ما سراغ داریم و داستان این دودلداده را بیان می کنند، با کتاب معروف مصارع العساق<sup>۷</sup> این سراج (متوفی ۱۱۰۶/۴۱۸). آغاز می شود. وی کتاب *اغانی* را می شناسد. و منابع وی گاهی با منابع آن کتاب پیوند می خورند. گذشته از آن، گاهی انسان به منابعی بر می خورد که در کتاب ابوالفرج نیامده است. ولی گاهی مشابهت‌های گرانبهایی به دست می دهند. این رشته اشعار که متوالیا تا قرن دهم / شانزدهم ادامه می یابد اهمیت زیادی دارد. حتی در دیوان آخرین سراینده بزرگ این نوع اشعار، داود انطاکی نابینا<sup>۸</sup> (متوفی ۱۵۹۶/۱۰۰۵)، با کوششهای جالبی در مورد تصحیح متن و جمع آوری انواع اشعار مجنون روبه رومی شویم. این رشته اشعار گاهی با کتابهایی که مخصوص عشقهای صوفیانه است<sup>۹</sup>، پیوند می خورند. به زودی مجنون به صورت مظهر عشق آرمانی افلاطونی در می آید و به سرعت در بعضی از محافل جایی در میان نمایندگان عشق صوفیانه برای خود باز می کند. در همان اوان قرن چهارم / دهم اشعاری صوفیانه به وی منسوب می دارند و این فرض نماینده شاخص تصوف عربی در قرن هفتم / سیزدهم به طور قطعی وی را در این گروه جای می دهد. در مقایسه با این دو گروه، اهل لغت و جغرافیدانان و مورخان منابع کمتری به دست می دهند، اما چشم پوشی از آنان به طور کلی چه در دوران اوایل و چه در دوران بعدی درست نیست. اولین لغویها برای ما از جهت استنادشان به شعر مجنون قابل توجه اند: مانند مبرد<sup>۱۰</sup> (متوفی ۱۳۶۳/۲۸۵)، و شاء<sup>۱۱</sup> (متوفی ۹۳۶/۳۲۵)، ابن عبدربه<sup>۱۲</sup> (متوفی ۹۳۹/۳۲۸)، قالی<sup>۱۳</sup> (متوفی ۹۶۷/۳۵۶). جغرافیدانانی چون بکری<sup>۱۴</sup> (متوفی ۱۰۹۴/۴۸۷) یا قوت<sup>۱۵</sup> (متوفی ۱۲۲۹/۶۲۶) در تعیین اشعار منسوب به مجنون ما را یاری می دهند. مورخان بعدی چون کتبی<sup>۱۶</sup> (متوفی ۱۳۶۳/۷۶۴) و ابوالمحاسن<sup>۱۷</sup> (متوفی در حدود ۱۴۶۵/۸۷۰) نخستین منابعی بودند که ادبیات اروپایی از راه آنها با مجنون آشنا شد. لغویهای بعدی چون عبدالقادر بغدادی (متوفی ۱۰۹۳/۱۶۸۲) را هم نباید از یاد برد. وی در کتاب *خزانة الأدب*، هم اخباری از منابعی که برای ما شناخته است آورده و هم نظریات انتقادی درباره منابعی که برای ما شناخته شده است.<sup>۱۸</sup>

شاید تصور شود که همه آنها از این دسته نیستند، بلکه در وهله اول این رسالات عربی بودند که به داستان مجنون پرداختند، ولی توجه بیشتر به مطالب این نظر را تأیید نمی کند. امکان دارد که اگر ما کتابهایی را که قبلاً در باره مجنون نوشته شده است - کتابهایی که ابوالفرج اصفهانی در *اغانی* و این ندیم که معاصر او بوده در فهرست بدانها استناد می کنند - در دست می داشتیم، وضع طوری دیگر می بود. ولی از این آثار جز اسم چیزی برای ما معلوم

نیست. تنها رساله‌ای که به دست ما رسیده است کتاب قصه مجنون نوشته ابو بکر والبی است که در شرق شهرت زیادی دارد و چاپهای متعددی یافته است.<sup>۱۹</sup> بعد از این کتاب موضوع مسکوت می ماند تا دوران جدید که آشنایی با مجنون نه تنها در کشورهای عربی زبان بلکه در ایران آغاز می گردد. نسخه‌های خطی متعددی شاهد این مطلب است.<sup>۲۰</sup> و گاهی هم نسخه‌های خطی که بین السطور به فارسی ترجمه شده است.<sup>۲۱</sup> متأسفانه کیفیت محتوای این روایات به پای شهرت آنها نمی رسد. درباره مؤلف و زمان آنها اطلاعی در دست نیست. ولی نام قبیله دلیلی برای تردید به دست نمی دهد. سمعانی (متوفی ۵۶۲/۱۱۶۷) در کتاب الأنساب آورده است که نسبت او به خاندان والبه، وابسته به قبیله بنی اسد<sup>۲۲</sup> می رسد و تنی چند از محدثان را ذکر می کند که دارای این نام بوده اند. شاید هم ابو بکر که در پاره‌ای از چاپها و نسخه‌های خطی به عنوان امام آمده، و دلیل بر این است که وی در علوم شرعی تبخر داشته، جزو این گروه باشد. سمعانی نامی از وی نمی برد، اما چون روایات وی بوی آشنایی با کتاب اغانی را می دهد، نباید قاعدتاً قبل از قرن پنجم / یازدهم زندگی کرده باشد. نظامی گنجوی می یابستی با بعضی از روایات وی آشنایی داشته باشد و اگر چنین است، پس تصنیف این روایات بین قرن پنجم و ششم / یازدهم و دوازدهم محدود می شود. تنها استنادی که من از ابو بکر والبی می شناسم در کتاب مصارع العشاق سراج<sup>۲۳</sup> است، ولی در آنجا هم سوء تفاهمی موجود است که والبی به عنوان معاصر قدیمتر لغوی مشهور، ابو عمرو شیبانی، آمده که در حدود ۸۲۱/۲۰۶ وفات یافته (تاریخ ادبیات عرب، ج ۱، ص ۱۱۹، شماره ۵: دائرة المعارف اسلام (آلمانی)، ج ۳، ص ۲۹۲-۲۹۱). سراسر روایت والبی بیش از آنکه به روشن شدن داستان مجنون عرب کمک کند، بی توجهی کامل و درهم و برهمی را نشان می دهد. مثلاً وی را به سفر بابل می برد و طول عمر وی را تا قرن سوم / نهم، یعنی دوران خلافت عباسیان، می رساند. اشعار را بی پروا به منابع درهم و برهمی می آلود و سبب می شود که اشعار به صورت جعلیات عجیب و غریبی در آیند.

علاوه بر کتاب والبی دورساله دیگر هم به مجنون پرداخته اند که هر کدام تنها با يك نسخه خطی معرفی شده اند و برای تحقیق و مطالعه هنوز در دسترس نیستند. يك نسخه مربوط به راوی پرکاری است که در اواخر قرن نهم / یازدهم زندگی می کرده و درباره موضوعات مختلفی از جمله هنر آشپزی نوشته و نامش یوسف بن الحسن المبردی الحنبلی دمشقی است (متوفی ۱۵۰۳/۹۰۹، تاریخ ادبیات عرب، تحریر دوم، ج ۲، ص ۱۳۰ و ملحقات، ج ۲، ص ۱۳۰ = ج ۲، ص ۹۴۷، شماره ۱۸۱). عنوان کتاب نزهة المسامیر فی ذکر بعض اخبار

مجنون بنی عامر است و تنها به صورت نسخه خطی ناقص<sup>۲۴</sup> در گوتا (Gotha) موجود است و توضیح کوتاه کاتالوگ<sup>۲۵</sup> هم تصویر روشنی از آن به دست نمی‌دهد. با آشنایی که ما با آثار دیگر یوسف مبردی داریم نمی‌توانیم کار برجسته‌ای از او انتظار داشته باشیم. رساله دوم گمنام و فاقد تاریخ تحریر است و به سه نمونه معروف عشق عذری اختصاص دارد که هر سه همزمان اند، به اسامی جمیل و دونفر به نام قیس، یکی قیس بن ملوح مجنون و دیگری قیس بن ذریع (تاریخ ادبیات عرب، ملحقات، ج ۱، ص ۸۳-۸۲). عنوان رساله احسن ما یعمل من اخبار القیسین و جمیل و مقدمه منظوم آن به سبک معمولی نشان می‌دهد که متعلق به دوران انحطاط ادبی است. شاید هم از نظر زمان کمی دیرتر از رساله مبردی باشد. این نسخه هم مانند اولی تنها با یک نسخه خطی کیمبریج<sup>۲۶</sup> شناخته شده است. شکی نیست که با مقایسه کامل و منظم رساله عربی لیلی و مجنون غیر ممکن خواهد بود که این نسخه‌های خطی را هم به حساب آورد. از نظر وظیفه‌ای که در اینجا مطرح است روی هم رفته منابعی که چاپ شده و در بالا هم در باره آنها توضیح داده شد کافی است.

### مسئله تاریخت مجنون در منابع عربی

تنوع و وفور این منابع سبب می‌شود که درباره تاریخت مجنون نتوان تصمیم گرفت، یعنی در واقع باعث پریشانی آن شده است. انسان با چنان تصویر رنگارنگی روبه‌رو می‌شود که در اولین برخورد به شک و تردید می‌افتد. سعی می‌کنیم از این جنبه (مسئله تاریخت مجنون) تا آنجا که امکان دارد، قدیمترین شواهد را که بیشتر در کتاب *اغانی* آمده است، با مقایسه با منابع شبیه آن، مورد مطالعه قرار دهیم:

ایوب بن عبایه یکی از کسانی که اشعار دوران بنی امیه را جمع آوری می‌کرده و معاصر جمیل، و همسن و سال مجنون بوده است، در دوران حیاتش با او برخورد کرده است (اغانی، چاپ اول، ج ۷، ص ۱۰۹). او می‌گوید: «من در میان قبیله عامر خانواده به خانواده در جستجوی مجنون عامری برآمدم و کسی را نیافتم که او را بشناسد» (اغانی، ج ۲، ص ۸-۷). ولی در جای دیگر با احتیاط می‌گوید که شخص دیگری برای او تعریف کرده که از قبیله عامر تحقیق کرده است (اغانی، ج ۹، ص ۳-۲). در همین زمینه، ولی با توضیحات جالبتری، عیسی بن داب که در اوایل حکومت سلسله عباسی در سال ۱۷۱/۷۸۷ وفات یافته<sup>۲۷</sup> می‌آورد که من از مردی از قبیله عامر پرسیدم: مجنون را می‌شناسی و می‌توانی ابیاتی از اشعار او را بخوانی؟ پاسخ داد: «روایت اشعار عقلا قحط است که حالا به روایت اشعار دیوانگان

بپردازم؟ اشعار دیوانگان زیاد است.» گفتم: «منظورم دیوانگان نیست، بلکه مجنون از قبیله عامر است که کشته عشق است.» جواب داد: «هیئات، بنی عامر دلی سخت تر از آن دارند که بدین کارها بپردازند. این تنها در میان یمنیها می تواند اتفاق افتد که دلی سست و فهم و شعوری اندک و مغزی کوچک دارند، نه در میان قبایل نزار» (اغانی، ج ۲، ص ۲). در این سخنان مرد عامری روابط متشنج اعراب شمالی و جنوبی، حتی در این مسئله، برای ما روشن می شود. این مطلب به ما کمک می کند که بعضی چیزها را در داستان مجنون روشن سازیم. چنین بیانی را دیگر نویسندگان نیز درباره قبیله بنی عامر نقل کرده اند. ابو ایوب مدنی که با داستان «مغنیان» زیاد سروکار داشته<sup>۲۸</sup> نقل می کند که (اغانی، ج ۲، ص ۸، س ۱۲): از مردی از قبیله عامر سؤال کردند: «شما در میان خود مجنون که عشق او را کشته است می شناسید؟» پاسخ داد: «این دروغی بیش نیست، عشق تنها یمنیها را که دلی سست دارند می کشد.»

طبیعی است که نویسندگان عرب تردید خود را درباره شخص مجنون به اشعار وی هم منتقل کردند. در اوایل قرن سوم/ نهم این اعرابی (متوفی ۲۳۱/ ۸۴۴) بنا به نوشته اغانی (ج ۲، ص ۹) می گوید که وی از پاره ای از عامریها شنیده است که از آنان درباره مجنون سؤال کرده اند ولی آنها مجنون را نشناخته اند. آنها اطمینان داده اند که کلیه این اشعار را بدو بسته اند و حتی بعضی هم جلوتر رفته و مأخذ این اشعار را ذکر کرده اند. مثلاً همان ایوب بن عبایه می گوید (اغانی، ج ۲، ص ۸، س ۶)، جوانی از طایفه بنی مروان عاشق زنی از قبیله خود شد، اشعاری در باره وی سرود و آنها را به مجنون منسوب کرد. دانشمندی به نام عوانه بن حکم کلبی<sup>۲۹</sup> (متوفی ۱۴۷/ ۷۶۴) با کمال قاطعیت می گوید (اغانی، ج ۲، ص ۸، س ۶-۸): «مجنون اسمی است مستعار که حقیقت ندارد و در قبیله بنی عامر اصل و نسبی ندارد. «هنگامی که از وی پرسیده می شود: «پس این اشعار را که سروده؟» جواب می دهد: «جوانی از بنی امیه». همین نظر را مورخ مشهور هشام بن کلبی (متوفی ۲۰۴/ ۸۱۹) تاریخ ادبیات عرب، ج ۱، ص ۵-۱۴۴)، بین قرن دوم تا سوم/ هشتم تا نهم با کمی احتیاط بیان می کند و می گوید (اغانی، ج ۲، ص ۴، س ۴): به من گفته اند که داستان مجنون و شعر او را جوانی از بنی امیه سروده که دختر عموی خود را دوست می داشت ولی اکراه داشت روابط خود را با او آشکار سازد، لذا داستان مجنون را ساخت و اشعاری سرود که مردم از مجنون روایت می کردند و بدین ترتیب آنها را به اسم مجنون جا زد. به نظر می رسد که ایوب نظر خود را به طور منظم بیان کرده است. روزی از مغنی معروف، اسحق موصلی، درباره سراینده دوبیت



شعر مشهور سؤال کرد (اغانی، ج ۲، ص ۱۰). وقتی او نام جمیل را برد، اسحق پاسخ داد: «مردم آن را به نام مجنون روایت می‌کنند!» ابوب پرسید: «این مجنون کیست؟» وقتی جوابش را شنید گفت: «حقیقت ندارد، من آن را نشنیده‌ام. اینکه از مجنون نیست.» در مورد این شعر، ابوبکر عدوی (اغانی، ج ۲، ص ۱۰، س ۱۰) که زیاد هم مشهور نیست، تأیید می‌کند که مجنون را نمی‌شناسد. قابل درک است که بسیاری از اهل لغت تاریخی بودن مجنون را شدیداً رد کرده‌اند و آثار او را چون آثار دیگر شبیه به آن دانسته‌اند.

اصمعی معروف (متوفی ۸۲۸/۲۱۳) معاصر این کلیبی که اغلب در بیابان بوده می‌گوید (اغانی، ج ۲، ص ۳): «در دنیا دو نفر هستند که به نام مشهورند، مجنون از قبیله عامر و ابن قرّیه، و این هر دو نام راهم راویان جعل کرده‌اند». عوانه مشهور نام دیگری هم بدین دونفر اضافه می‌کند (اغانی، ج ۲، ص ۹، س ۸-): «این سه نفر اساساً وجود خارجی نداشته‌اند و کسی هم آنها را نشناخته است: «ابن عقیب سراینده قصیده ملاحم، ابن قرّیه و مجنون از قبیله عامر». دوتن از آنها از اعراب بدوی، سخنسرای دوران بنی امیه و معلم افسانه‌ای علی علیه‌السلام، در حال حاضر مورد بحث ما نیستند؛ تنها برای ما این مهم است که توجه کنیم که مجنون در ردیف این شخصیت‌های افسانه‌ای مورد بحث قرار می‌گیرد.

در اواسط قرن سوم/ نهم جاحظ خیلی دقیق و بدون توجه به مسئله نویسنده، از این مطلب یاد می‌کند (اغانی، ج ۲، ص ۸، س ۱۰-۹): «شعری نیست که گوینده‌ای ناشناس در آن سخن از لیلی بیاورد، و مردم آن را به مجنون نسبت ندهند و هیچ بیتی که در آن سخن از (یک) لُبْنی باشد، به قیس بن ذریح منسوب نگردانند». کمی بعد شعر شناس مشهور ابن معتر (متوفی ۹۰۸/۲۹۶) چنین بیانی می‌آورد (طبقات الشعراء، چاپ عباس اقبال، ص ۳۴، س ۱۴-۱۳): «مردم ساده و احمق اصرار دارند که اشعاری را که دارای معانی ساده است به ابونواس منسوب کنند». این کار را با مجنون هم می‌کنند: «هر شعری که در آن نامی از لیلی برده شده باشد به مجنون نسبت می‌دهند».

اینها عمده‌ترین داوریه‌های دوران اولیه است که درباره وجود مجنون، و درستی اشعاری که منسوب بدوست، به عمل آمده. اینها چنان روشن و صریح هستند که به نظر می‌رسد جایی برای تحقیقات بعدی نمی‌ماند و باید آنها را تأیید کرد. ولی واقعیت آن است که اتخاذ تصمیم در این مورد خیلی هم ساده نیست. دلایل عاقلانه‌ای برای این گونه قضاوتها در دست است که بعدها مورد استفاده قرار می‌گیرند، اما بررسی دقیق درباره آنها نشان می‌دهد که نه می‌توان همه آنها را سگّه نقد دانست و نه آنکه وجود مجنون را با اخلاص و ایمان پذیرفت.

قبل از هر چیز باید یادآوری کنیم که در مقابل این همه داوریهای منفی تقریباً همان قدر هم داوریهای مثبت وجود دارد، آن هم، با کمال تعجب، به نقل از همان نویسندگان.

با اصرار شروع می‌کنیم که گفته است نه مجنون بوده و نه ابن قریه‌ای. همین کتاب *اغانی* درباره‌ای استنادات (*اغانی*، ج ۲، ص ۲، ۴-۵؛ ج ۲، ص ۶، س ۳؛ ج ۲، ص ۳۳، س ۴) درباره‌ی توضیحاتی می‌دهد که واقعاً مجنون دیوانه نبوده، بلکه تنها به نوعی سبک مغزی (لوثه) گرفتار بوده است. نظیر ابوحنی نمیری که شاعر و قهرمان داستانهای عامیانه بوده است (در این باره مقایسه کنید با *اغانی*، ج ۱۵، ص ۶۵-۶۴). بعلاوه او به مناسبت دیگری توضیح می‌دهد (*اغانی*، ج ۲، ص ۱۴، س ۱۲-۱۱) که این سبک مغزی بر اثر عشقی که به لیلی، زنی از قبیله خود پیدا کرده، عارض او شده است. و نام حقیقیش قیس بن معاذ بوده است. او به طور مفصل شرح می‌دهد (*اغانی*، ج ۲، ص ۶، س ۷، و ص ۷، س ۹) که چگونه از عربی بدوی از قبیله عامر درباره‌ی مجنون پرسش کرده است: از سخنان اعرابی چنین بر می‌آید که کسان بسیاری دارای این نام بوده‌اند. سپس اعرابی به چند قطعه از اشعار این سه نفر مجانبین دوباره استناد می‌جوید و از ادامه آن خودداری می‌کند و با این جمله مطلب را خاتمه می‌دهد: «برای تو همین بس است، به خدا قسم، هر یک از اینها برابر همه عقلای شما هستند». البته برای او همیشه اصالت اشعار مسلم نیست. می‌گوید (*اغانی*، ج ۲، ص ۱۰، س ۲-۱): «تعداد اشعاری که به مجنون منسوب می‌دارند به مراتب بیش از اشعاری است که وی خود سروده است». ملاحظه می‌شود که در تمام این اشارات برخلاف آنچه در بالا ذکر شد، وی وجود مجنون را انکار نمی‌کند. این دأب تصویری نسبتاً اصیل می‌دهد و از قول یک عامری می‌گوید که او را نمی‌شناسد. عامری حتی امکان این را که در میان عامریان آدمی چنین ضعیف‌القلب بوده باشد رد می‌کند. در جای دیگری با روایتی از شخص نسبتاً مهمی این داستان را از زبان یک عامری بیان می‌کند (*اغانی*، ج ۲، ص ۴۴ و ص ۴۶، س ۱۵) که چگونه مجنون با لیلی آشنا می‌شود و چگونه عشق آنان شروع می‌شود. در اینجا باز هم نقش کلبی فریب‌آمیز است در یک جا می‌گوید داستان مجنون را یکی از بنی امیه ساخته و درجایی دیگر (*اغانی*، ج ۲، ص ۵، س ۵-۱) با کمال اطمینان می‌گوید که مجنون قیس بن ملوح نام داشته و پدرش قبل از جنون او درگذشته و او این ابیات را در مرگ پدر سروده است.

در اینجا هنگامی که انسان سخنان متناقض دانشمندان را در مورد مجنون می‌بیند این ظن در او برانگیخته می‌شود که دست کم پاره‌ای هم وجود او را بدون تردید باور داشته‌اند. ابو عمر و شبیبانی (متوفی حدود ۲۱۳-۲۰۵/۸۲۸-۸۲۰، *دائرة المعارف اسلام*، ج ۴، ص ۲۹۱)

به يك نفر یمنی اشاره می‌کند (اغانی، ج ۲، ص ۴، س ۱۷-۱۶) که مجنون را دیده و با او ملاقات کرده و نام و نسبش را پرسیده است. همین طور بعد از او يك سوری که به سرزمین قبیلهٔ عامر سفر کرده تمام داستان مجنون را بیان می‌کند (اغانی، ج ۲، ص ۴۱، س ۱۷-۸). البته منابع معتبر مورخ معروف طبری و مورخ معروف مدائنی است (متوفی حدود ۸۴۹/۲۳۴، تاریخ ادبیات عرب، تحریر دوم، ج ۱، ص ۱۴۶، ملحقات، ج ۱، ص ۲۱۴). وی شجرهٔ نسب مفصلی از مجنون و اسامی اعقابش را می‌آورد (اغانی، ج ۲، ص ۳، س ۱۲، و ص ۴، س ۲) و دربارهٔ لقبش براساس اشعارش سخن می‌گوید؛ همین طور یکی از نویسندگان قدیمی «طبقات الشعراء» به نام جمحی (متوفی ۸۴۵/۲۳۱) می‌گوید (اغانی، ج ۲، ص ۳۸، س ۸-۱۰) مجنون دیوانه به معنی کلمه نبوده و حتی مسعودی در کتاب خود (ج ۷، ص ۳۵۵-۵۶) داستانی دربارهٔ او می‌آورد. پس دیدیم همان عامریها که وجود چنین ضعیف القلبی را در میان خود ننگ آور می‌دانستند، در جاهای دیگر به خوبی او را می‌شناسند. دربارهٔ معاصرانش هم ما از نوفل بن مساحق مدنی می‌شنویم که وی را دیده و با او صحبت کرده است و ظاهراً او را هم وصف می‌کند (اغانی، ج ۲، ص ۳، س ۱۰-۹؛ ص ۱۷، س ۱۶ تا ص ۲۰، س ۸، ص ۶۶، س ۴ تا ص ۶۸، س ۴).

نکتهٔ جالب توجه نقل رقابت قبیلهٔ بنی عامر و عذریهای مشهور در عشق عذری بسا مجنون است. ابراهیم بن سعد زُهری یکی از معاصران هارون الرشید (اغانی، ج ۲، ص ۲۳۸، س ۵) می‌گوید که (اغانی، ج ۲، ص ۳۴، س ۴-۲)، روزی مردی از قبیلهٔ عذره برای انجام دادن معامله‌ای نزد وی می‌آید. بحث جالبی دربارهٔ عشق و عشاق در می‌گیرد. ابراهیم از آن مرد می‌پرسد: «کدام يك از شما دو قبیله دل نازکترید، شما یا بنی عامر؟» مرد عذری پاسخ می‌دهد: «ما از همهٔ مردم نازک‌دلتریم، ولی عامریان با وجود مجنون بر ما پیروز شدند». این گونه سخنان که شاید مشابه سخنان پاره‌ای از مردان قبیلهٔ عامر دربارهٔ سنگدلیشان است ما را به خود مشغول می‌دارد؛ اما فعلاً این مطلب قابل اهمیت است که یادآوری شود برخلاف بعضی از اولین رشته سخنان اگر هم گاهی از همان دسته مردم شنیده می‌شود، به طور کلی همگی وجود مجنون را تأیید می‌کنند. سرانجام بدین نتیجه می‌رسیم که نظر منفی که دیگر تکذیب نمی‌شود، بیشتر از سوی دو نفر نقل شده است: ایوب بن عبایه و عوانه بن حکم. این دو چهره را از نزدیک مورد بررسی قرار می‌دهیم تا ببینیم سخنان آنان در موارد مربوط چه نقش برجسته‌ای دارد.

عوانه ۳، لغوی ناینایی است که در اوایل حکومت عباسیان یعنی در ۱۴۷/۳۱۷۶۴ فوت

کرده است. وی از فضیلت مکتب کوفی و در تاریخ جنگهای اسلامی و شعر صاحب نظر بود. از کسانی که مطالب خود را از وی گرفته‌اند اصمعی، هیشم بن عدی و مدائنی نام برده شده که همگی نویسندگانی برجسته‌اند. در شرح زندگی عوانه که یکی از شرح زندگیمهای معمول دانشمندان آن عصر است دو موضوع است که از نظر ما جالب به نظر می‌رسد. یکی اینکه او دربارهٔ مآخذ خود دقت کافی می‌دول نداشته و اصمعی (یا قوت، ج ۶، ص ۹۴، س ۱۲-۱۰) در یک مورد می‌نویسد که عوانه دو بیت شعر ذکر کرده و در پاسخ اینکه از آن کیست با عصبانیتی ساختگی می‌گوید: «من حدیث را به خاطر نفرتم از اسنادها کردم، حالا می‌بینم که شما در مورد این ابیات هم مرا راحت نمی‌گذارید.» ذکر دیگری که در این مورد شده کم اهمیت‌تر از اولی نیست. ابن معتز می‌گوید (یا قوت، ج ۶، ص ۹۴، س ۱۰-۸) عوانه عثمانی (طرفدار بنی امیه) بود و تاریخ بنی امیه را نوشت.<sup>۳۲</sup> در اثبات این مطلب شاهدهی در فهرست می‌بینیم (ص ۹۱، س ۱۹-۱۸)، آنجا که داستان حوادث دوران (سیرت) معاویه و امیه آمده است. این وضع ما را وادار می‌سازد قدری محتاط باشیم و اگر داستان آن جوانک اموی را به خاطر آوریم که به عقیدهٔ عوانه داستان مجنون را نوشته، بنابراین ما را به تأمل وامی‌دارد که آیا خود وی در تنظیم و به وجود آوردن این داستان افسانه‌ای اموی سهیم نبوده است؟ قابل توجه است که وقتی قضیه را بیشتر بررسی می‌کنیم به همان انکار وجود مجنون می‌رسیم که ایوب بن عبایه مطرح کرده است. در مجموعهٔ اشعار دوران بنی امیه خود این مطلب را اقرار می‌کند که در نقش جوانک اموی خودش مؤثر بوده است (اغانی، ج ۲، ص ۸، س ۵-۳). ابراهیم منذر خزّامی یکی از منابع تألیف کتاب *اغانی* از ایوب بن عبایه بن روایت می‌کند که «جوانکی از بنی مروان زنی از همان قبیله را دوست می‌داشته و اشعاری در بارهٔ او سروده و به مجنون منسوب کرده است». این قسمت از خبر را ما قبلاً آوردیم، ولی جملهٔ بسیار مهمی مطلب را بیشتر به درازا می‌کشاند و آن این است که وی داستان خود را نوشت و اشعاری بدان اضافه کرد و سپس مردم این اشعار را گرفتند و چیزهایی بر آنها افزودند.

بدین ترتیب منابع پیدا شدن داستان مجنون برای ما روشن‌تر می‌گردد. می‌بینیم که مطلب در دوران بنی امیه شکل می‌گیرد، شاید هم در محافل که به دربار دمشق وابسته بودند، کمی بعد از زمانی که، بر طبق روایات، مجنون زندگی می‌کرده است. یکی از اولین نویسندگان داستان وجود مجنون را انکار می‌کند، ولی ما می‌بینیم که نمی‌توان نظر او را قطعی تلقی کرد، شاید او تنها آرزومند بود آثار منابع اصلی کتابش را از بین ببرد، از این راه که آن را با یک اموی گمنام مرتبط سازد. یک مطلب باید به طور قطع گفته شود و آن اینکه دانشمندان عرب

اولیه خودشان هم پاسخ واحدی درباره پرسش تاریخی بودن مجنون نداشتند. لذا پاسخ این پرسش را نه در انکار یا تأیید آنها بلکه در تحلیل داستانهای درباره وی و اشعاری باید جستجو کرد که بدو منسوب است و شاید هم بیشتر در تحلیل محیطی که به دلایلی می توانیم او را در ارتباط با آن قرار دهیم.

مطلب را از نام واقعی شاعر آغاز می کنیم. بیشتر منابعی که ذکر کردیم نام او را قیس<sup>۳۳</sup> بن ملوح<sup>۳۴</sup> و گاهی هم مهدی<sup>۳۵</sup> و نام پدرش را ابن معاذ ذکر می کنند (اغانی، ج ۲، ص ۱، س ۸ و ص ۴، س ۱۳). گاهی هم نام شاعر الاقرع ذکر می شود (اغانی، ج ۲، ص ۵، س ۸) و به ندرت بُحْتَرِی بن جَعَد (اغانی، ج ۲، ص ۵، س ۶). همه این اسامی چهارگانه و سه نوع اسم پدر، همان طوری که منابع مختلف در هر مورد صریحاً بیان می کنند، به مجنون مشهور عامری مربوط می شوند. ولی در همین قبیله عامر، علاوه بر او دو مجنون دیگر هم بوده اند: مزاحم بن حارث العقیلی<sup>۳۶</sup> (اغانی، ج ۲، ص ۶، س ۱۱، جدول الفبایی ۶۳۴) که گاهی به عنوان رقیب وی در عشق به لیلی ذکر می شود، و کرنکو و (Krenkow) هم اشعار او را جمع آوری کرده است.<sup>۳۷</sup> نام دوم معاذ بن کلیب است (اغانی، ج ۲، ص ۷، س ۱، جدول ۶۳۴) که شهرت کمتری دارد، ولی مطلب در اینجا تمام نمی شود. با لقب مجنون در سایر قبایل عرب هم شاعر بوده است: لا اقل برای ما سه نام معلوم است: مجنون شریدی، مجنون قشیری، و مجنون تیمی (رجوع کنید به آمدی، ص ۱۹۰-۱۸۹، شماره ۶۵۴-۶۵۲). تنها از يك نظر وضع روشن است: بدون تردید در این دورانی که مورد نظر ماست، در عربستان چندین شاعر بوده اند که مجنون لقب داشته اند. این صفت «مجنون» در معنی خود بسیار وسیع و با پاره ای از اصطلاحات مترادف است: از تسخیر شدگان (چن زدگان) یا دیوانگان، گرفته تا شوریدگان و حتی گاهی هم «آدمهای عجیب و غریب». مفاهیم ما به يك اصطلاح دیگر هم نزدیکتر می شود و آن «الهام شدگان» است که کاملاً به شاعر می خورد. استعمال این گونه کلمات در عربستان قدیم معمول بود: می دانیم که حتی حضرت محمد (ص) طبق نص صریح قرآن با دشمنانش که می خواستند این وصف را بدو نسبت دهند، سخت مبارزه می کرد. بنابراین زیاد هم موجه نیست که تنی چند از عامریان اطمینان بدهند که در قبیله آنها تنها يك مجنون بوده است. در این مورد ما باید با والبی هماواز گردیم که در ذکر اختلاف نظر در اینکه آیا مجنونهای متعددی وجود داشته اند یا تنها دو مجنون بوده اند، نظر اول را تأیید کرده است (تصه مجنون، ص ۲، س ۴). این مطلب روشن می سازد که برای پژوهشگری که می خواهد از میان این مجنون آن مجنونی را انتخاب کند که درست مثال قهرمان معروف عشق افلاطونی بوده، چه اندازه

مشکل است. با این همه ما کوشش می‌کنیم در این جهت قدری پیشتر برویم و با تحلیل و بررسی منابعی که راجع به مجنون مورد نظر ما رسیده، زمان تاریخی و افق جغرافیایی او را تعیین کنیم.

حدود تاریخی و جغرافیایی داستانهایی که راجع به مجنون آمده است تاریخی که در باره فوت مجنون آمده، با توجه به همه مطالبی که تاکنون گفته‌اند، تقریباً زیاد است، مخصوصاً از سوی اهل لغت و تاریخ‌نویسانی که لازم می‌دانستند مطالب جمع‌آوری شده را به ترتیب تاریخی ذکر کنند. پاره‌ای از این تاریخها را باید نتیجه وهم و پندار دانست، ولی اغلب به دورانی مشخص و نه وسیع اشاره می‌کنند که به دلایل ما نزدیکند. مشخصاتی که ارزش احتمالی بیشتری دارند بین سالهای ۶۵/۵-۶۸۴ و ۸۰/۶۹۹ است. اولین تاریخ را ابوالمحاسن<sup>۳۸</sup> مورخ مصری به ما می‌دهد. او تاریخ ۶۸/۸۸-۶۸۷ را ذکر می‌کند (ج ۱، ص ۱۹۴، س ۴ و ص ۲۰۱، س ۹-۱۰) که ووستنفلد تصحیح کننده فرهنگ جغرافیایی یاقوت آورده است. کتبی<sup>۳۹</sup> و عینی<sup>۴۰</sup> مورخ می‌گویند در حدود سال ۸۰/۶۹۹ و این تاریخ هم در کتاب بروکلیمان آمده است (تاریخ ادبیات عرب، تحریر دوم، ج ۱، ص ۴۳، شماره ۳ و تاریخ اسلام، ص ۸۳۳، شماره ۶۶). کتبی در جای دیگری به طور سر بسته می‌گوید: در حدود سال ۸۰ (فی حدود الثمانین، ج ۲، ۱۲۹۹، ص ۱۳۸، س ۷) که از طرف بسیاری از نویسندگان فقط سال ۸۰ ذکر شده است.<sup>۴۱</sup> منابع دیگر به طور اقتباسی می‌گویند؛ مثلاً عبدالقادر (خزانه، چاپ دوم، ج ۴، ص ۱۷۳) دوران حیات مجنون را به عصر ابن زبیر نسبت می‌دهد که مخالف خلیفه بوده است در مکه، یعنی در سال ۷۲-۶۱/۶۹۲-۵۸۰ (دائرة المعارف اسلام، ج ۱، ص ۳۴). یکی از نویسندگان معاصر عرب بر اساس منبعی نامشخص سال بعد از ۱۰۰/۱۹-۷۱۸ را می‌آورد.<sup>۴۲</sup> ابن نباته حتی این تاریخ را هم قدری عقبتر می‌برد: «اواخر دوران بنی امیه»، یعنی ۱۳۲/۷۵۰ (شرح العیون؛ قصه مجنون، ۱۳۲۱، ص ۲۴۴). اگر نویسنده معاصر عرب، زرکلی، به نقل از شدرات الذهب می‌نویسد که در حدود سال ۱۶۰/۷۷۶-۷۷۷ است<sup>۴۳</sup> نباید آن را جزیک سوء تفاهم تلقی نمود. داستانی از روایت والبی هم تخیلی خلاف تاریخی را بیان می‌کند (قصه مجنون، ص ۲۰، س ۱۳) که بر اساس آن ابو عیسی فرزند هارون الرشید در سفر حج مجنون را دیده است. طبری این توضیح را برای ما ضبط کرده است که این سفر در سال ۲۰۷/۸۳۳ روی داد (سوم، ص ۱۰۶۶، س ۱۱۱)<sup>۴۴</sup> نقل این روایت خود دلیل دیگری بر اهمال آورنده این روایت است.

اگر ما همه تاریخهایی که انتقاد آنها را رد می کند حذف کنیم، می بینیم که گرایش ما متوجه آن است که سال فوت مجنون را به اواخر قرن اول / هفتم برسانیم. این تشخیص را باید جدی گرفت، زیرا با مطالعه دقیق بعضی از داستانها که بدان اشاره می کنند، تاریخهای باارزشی به دست می آید.

باید قبل از همه توجه داشت که روایات مختلفی که درباره داستان مجنون نقل شده به دوران عبدالملك خلیفه و یا حاکم مدینه، مروان، که بعداً خلیفه شد، می رسند. عبدالملك مروان در تاریخ ادبیات چهره ای چون هارون الرشید که مرکز همه داستانهاست ندارد. اگر چیزی بدو منسوب می گردد که دلیلی روشن ندارد، نباید در آن علتی افسانه ای جستجو کرد. مروان بین ۸۶-۶۵/۷۰۵-۶۸۵ خلافت کرد؛ مجنون در یکی از ابیات خود مرگ وی را پیش بینی می کند. پدرش مروان واقعاً در سالهای ۵۶-۴۱/۶۷۶-۶۶۱ به طور متوالی حاکم مدینه بود<sup>۴۵</sup> و بعد بین سالهای ۶۵-۶۴/۶۸۵-۶۸۳ خلیفه شد. بدین ترتیب، این تاریخها هم ما را به همان دوره، یعنی نیمه دوم قرن اول / هفتم می برد. به نظر من در داستان مجنون دو نفرند که اغلب باهم اشتباه شده اند و به همین جهت هم تاکنون مورد توجه قرار نگرفته بلکه به عنوان افسانه تلقی شده اند. ولی در تاریخی بودن این دو جای تردید نیست، اگر چه یکی از آنان به نام نوفل در جریان تکامل موضوع در زبانهای دیگر به صورت نجیب زاده افسانه ای درآمد است. در روایت عربی هردو به عنوان مأمور خراج امیر مدینه آمده اند که به عنوان مأمور اخذ خراج کار می کنند. به هنگام سفر برای جمع آوری خراج بین قبایل مجنون، نسبت به سرنوشت مجنون علاقه مند می شوند و سعی می کنند که بدو کمک کنند، ولی توفیق نمی یابند، زیرا کوشش آنها برای اینکه لیلی را به ازدواج با وی راضی کنند به جایی نمی رسد. در وهله اول به نظر می رسد که این تفصیل واقعاً افسانه است، ولی تاریخی بودن کامل این هردو چهره اجازه نمی دهند که بدون تحلیل و بررسی از آنان درگذریم. نام اول این دو شخص به صورتهای مختلف روایت شده است: به صورت عمر یا به صورت محمد، ولی در هر دو حال به عنوان فرزند عبدالرحمن بن عوف. عبدالرحمن یکی از نامی ترین اصحاب حضرت محمد (ص) است که در سال ۳۱/۶۵۲ وفات یافت.<sup>۴۶</sup>

چه جریان زندگی وی، و چه تاریخ وقایعی که آمده است این نظر را کاملاً طبیعی می نمایند که پسرش در نیمه دوم قرن اول هجری شغل مهمی در دستگاه اداری مدینه داشته است. ما مأمور دیگری در دستگاه اداری مدینه بدین نام نداریم، ولی ابن عبدربه شخصی را به نام حمید بن عبدالرحمن بن عوف نام می برد که منشی مروان خلیفه اموی (العقد، ج ۲،

ص ۲۰۷، س ۳۰ و ص ۲۰۸، س ۱۷) بوده است. بعداً وی در سال ۷۱۳/۹۵ وفات یافت (کرونوگرافیا اسلامیکا، ۱۱۶۸، شماره ۴۱). تردیدی نیست که در داستان مجنون از پسری از عبدالرحمن بن عوف یاد می‌شود، ولی نامش چیست؟ عمر یا محمد یا حمید، چندان مهم نیست و حتی این هم مهم نیست که در زمره فرزندان عبدالرحمن هر سه این اسامی آورده شده باشند.<sup>۲۷</sup> در مورد شخص دوم مطلب روشن‌تر است. نوفل بن مساحق عامری (ولی نه از همان قبیله عامر مجنون) در تمام داستانهای منظوم و مثنوی که به مجنون منسوب است نقش برجسته‌ای دارد. بعلاوه وی در طبری (دوم، ص ۱۰۸۵، س ۱۰-۶) به عنوان قاضی مدینه ذکر شده است که در زمان خلافت عبدالملک مروان به سال ۷۰۳/۸۳ از کار برکنار می‌شود؛ در یکی از فرهنگهای رجال آمده است که وی در مدینه صدقات جمع‌آوری می‌کرده<sup>۲۸</sup> و ظاهراً به شعر علاقه‌مند بوده است؛ از او درباره شعر عمر بن ابی ربیع، در مسجد مدینه پرسش می‌شود (اغانی، ج ۱، ص ۱۱۳، س ۳ و ص ۱۱۴، س ۲=۵، ص ۹۲، س ۱۳ و ص ۹۳، س ۱۱). بار دیگر هنگامی که خلیفه عبدالملک مروان به سال ۶۹۵/۷۵ به سفر حج می‌رفت بر اساس بیتی از احوص که از نوفل نقل کرده است، توانست خلیفه خشمگین را که می‌خواست اهل مدینه را مورد شتم قرار دهد رام کند (اغانی، ج ۴، ص ۲۵۴، س ۱۷-۷). نوفل در حدود ۷۶۰/۸۷ وفات یافت.<sup>۲۹</sup> همه این داستان سرایان همزمان که فراوانی آنان نمی‌تواند تصادفی باشد، به ما اجازه می‌دهند که چنین نتیجه بگیریم که مجنون مورد نظر ما در اواخر قرن اول هجری زندگی می‌کرده و در حدود سال ۷۰۰/۸۰ وفات یافته است. یا اینکه داستان وی دقیقاً و بدون اختلاف تاریخ وقایع در همین حدود اتفاق افتاده است.

به احتمال قوی، ما می‌توانیم در اشعار منسوب به مجنون و یا داستانهایی که درباره وی نوشته شده است و ما برای درستی آنها دلیل داریم، جای آنها را هم معین کنیم. یکی از حقایقی که همه منابع در آن متفق القولند، این است که مجنون به قبیله عامر و یا به طور کاملتر به قبیله عامر بن صعصعه تعلق دارد. این قبیله جزو گروه عشایر بزرگ شمال عربستان به نام «هوازن» (مقایسه کنید با مقاله شلایفر (Schleifer) در دایرة المعارف اسلام، ج ۱، ص ۳۱۱) است که در آن زمان وحدت نداشتند و وابسته به دسته‌ای از قبایل کوچک و بزرگ منسوب باهم و یا تابع هم بودند: جُشم، ره، مازن، هلال، کلاب، قصیر، نمیر، ربیع، عقیل (مقایسه کنید با مقاله رکندورف (Reckendorf) در دایرة المعارف اسلام، ج ۱، ص ۳۴۵). ناحیه‌ای که قبیله عامر در آن چادر می‌زدند و بیلاق و قشلاق می‌کردند ناحیه وسیعی از حجاز و نجد بود که از مغرب به دریای سرخ، از مشرق به یمامه و از جنوب به طایفه ثقفیها، میان مکه و طائف



می‌رسید (مقایسه کنید با مقاله رکن‌دورف در دایرة المعارف اسلام، ج ۱، ص ۳۴۵). ناحیه‌ای که قبیلهٔ عامر در آن چادری می‌زدند و بیلاق و قشلاق می‌کردند ناحیهٔ وسیعی از حجاز و نجد بود که از مغرب به دریای سرخ، از مشرق به یمامه و از جنوب به طایفهٔ ثقفیها، میان مکه و طائف می‌رسید (مقایسه کنید با مقاله رکن‌دورف در دایرة المعارف اسلام، ج ۱، ص ۳۴۶). به یاد داریم که به روایتی شوهر لیلی از طایفهٔ اخیر بوده است. دانشمندان نسب شناس عرب یکی از نواحی مخصوص قبیلهٔ عامر را ناحیهٔ وسیعی در نجد می‌دانند به نام «ضَرَّیَه» که ناحیهٔ «جَمِی ضَرَّیَه» (مقایسه کنید: ووستنفلد، شمارهٔ ۶۴) بدان تعلق دارد. این ناحیه در داستان مجنون هم آمده است (اغانی، ج ۲، ص ۵۶، س ۱۳). باید یادآوری کنیم که یاقوت نام آن را در فرهنگ خود آورده و نوشته است که تحت حکومت امیر مدینه بود. بدین ترتیب، پیدا شدن مأمور خراج مدینه در این حدود برای ما قابل قبول می‌شود، یعنی این مطلب غیر ممکن یا غیر قابل قبول نیست.

برابری موقع جغرافیایی با نامهای جغرافیایی منعکس در اشعار مجنون می‌تواند دلیل درستی آنها باشد. مثل همیشه باید توضیح والبی را رد کرد که می‌گوید اشعار وی نه تنها آکنده از بی نظمی تاریخی، بلکه عدم تطابق جغرافیایی است، به حدی که در اشعار سخن از عراق و بابل و دمشق به میان می‌آید. در بعضی از منابع (اغانی، ج ۲، ص ۱۰، س ۵ و ص ۶۹، س ۲) شعری به مجنون نسبت می‌دهند که در آن «تَمَّامًا»<sup>۵۰</sup>، محل مسکونی معروف شمال عربستان بین سوریه و وادی القری (یاقوت، ج ۱، ص ۹۰۷، س ۱۹) ذکر شده است. این خلکان مورخ مشهور می‌آورد: «بعضی این شعر را یکی از قصاید مجنون ذکر می‌کنند، ولی این شعر از او نیست: تَمَّامًا محلّه‌ای است از عذره»<sup>۵۱</sup>. ما این نظر را تأیید نمی‌کنیم، ولی متوجه این معنی می‌شویم که قبیلهٔ عذره مرتباً در اشعار مجنون و افسانه‌های منسوب به وی وارد می‌شود. ما بعداً بار دیگر بدین مطلب توجه خاص می‌کنیم و این به ما کمک خواهد کرد تا قسمتی از تکامل داستانهای مجنون را روشن کنیم.

اغانی همچنان مطمئن‌ترین منابع تحقیق دوران اوایل داستان را در اختیار ما می‌گذارد. در میان ابیاتی که از مجنون در آن آمده است در حدود ۴۰ نام جغرافیایی را می‌توانیم ثبت کنیم. این تعداد کم نیست، ولی البته باید آنها را مورد بررسی انتقادی قرارداد. بررسی اماکن جغرافیایی در اشعار عرب کار ساده‌ای نیست. می‌دانیم که در اشعار قبل از اسلام در «نسیب قصیده» یعنی شروع آن که شاعر در آن جزئیات مراحل کوچ قبیله را نشان می‌دهد، اغلب به موازات علامات واقعی علامات کلیشه‌مانند و خیالی هم می‌آیند که از راه آن تشخیص

رویدادهای مهم یا همعصران شاعر ممکن می‌شود. اما نقشه کوچ شاعر را بر اساس آن تهیه کردن بکلی غلط است. در اشعار مجنون این گونه اطلاعات زیاد نیست، او به سبک قدیم شعر نمی‌گوید و قصاید سنتی نیز در اشعارش نیست. اشعار وی معمولاً عاشقانه است، قطعات کوچکی است که گاهی اصولاً فاقد هرگونه تعیین محل جغرافیایی است و در آنها تنها گاهی از محلی نام برده می‌شود. موقعیت جغرافیایی را در اغلب موارد می‌توان با کمک جغرافیدانان عرب مشخص کرد و بیشتر آنها در نجد و اطراف آن قرار دارند، همان حدودی که طبق تشخیص نسب شناسان معمولاً در محل سکونت قبیله عامر تمرکز می‌یابد. مثلاً وی در ابیاتش نام «جنینه» را می‌برد (اغانی، ج ۲، ص ۶۱، س ۲)، که تپه‌ای است در نجد نزدیک «ضریه» (یا قوت، ج ۲، ص ۱۳۴، س ۱۲) و مرکز اصلی قبایل عامری است. همچنین کوهی در نزدیکی نجد به نام «البتیل» (اغانی، ج ۲، ص ۲۳، س ۱۲) که بنا به تأیید یا قوت (ج ۱، ص ۴۹۱، س ۶) به قبایل عامری مربوط می‌شود. جبل التبیال<sup>۵۲</sup> که طبق یکی از اشعار مجنون (اغانی، ص ۵۳، س ۳) او دوران کودکی را در آن یا لیلی گذرانده است هم در نجد قرار دارد (یا قوت، ج ۱، ص ۸۸۸، س ۴). تقریباً همین نتیجه را هم در مورد سایر اسامی امکان به دست می‌آوریم. مطالعه دقیق در بعضی از موارد امکان پیدایش سوء تفاهمی را برای ما پیش می‌آورد که می‌توانیم آن را روشن کنیم. مصحح معاصر کتاب اغانی در قاهره به ناچار یادآوری می‌کند که «جوشن» که در یکی از اشعار مجنون آمده (اغانی، ج ۲، ص ۵۷، س ۱) نام کوهی در مغرب حلب است (اغانی، ج ۲، ص ۵۷، س ۱۳). این وضع باعث مشکوک بودن شعر می‌شود، لذا یا قوت می‌گوید (ج ۲، ص ۵۶، س ۶) کوهی به نام «جوشنیه» در سرزمین قبایل ضباب نزدیک ضریه در نجد قرار داشته است. قبیله «ضباب» همسایه نزدیک عامر (شلايفر، دائرة المعارف اسلام، ج ۱ ص ۱۰۰۸) بوده است. و روشن است که شعر از کوه نزدیک حلب یاد نمی‌کند، بلکه مقصود محل دوم است که با کمی تغییر قابل فهم و ساده و مشخص می‌شود. به طور کلی بیشتر نامهایی که در اشعار آمده مربوط به نجد است؛ یک دسته نسبتاً مهم از نامها هم به اماکن حدود مکه و مدینه، یعنی همان اماکنی اشاره می‌کند که مربوط به داستانهای معروف سفرهای مجنون و پدرش به مکه است که به طور کلی در آنها نیز تردیدی نیست. بدیهی است اماکنی هم هستند که جغرافیدانان یا کاملاً آنها را مشخص نکرده‌اند و یا اخبار آشفته‌ای درباره آنها آورده‌اند. این مطلب طبیعی است و در اشعار سایر شاعران هم دیده می‌شود: کاملاً طبیعی است که گاهی نامهایی ذکر شده‌اند که تنها مفهوم محلی داشتند و خارج از مرزها در نواحی مرزی شناخته نبودند. گاهی هم نامهای خاصی پیدا می‌شوند که به

سبب شهرت زیاد شناخته بودند، چنانکه در نزد مجنون «شیب تپه شنی» (مُنْعَرَج اللِّوَاءِ اِغَانِي، ج ۲، ص ۲۷، س ۲)، یا «نخلستان» (النخل، اِغَانِي، ج ۲، ص ۸۶، س ۲). روی هم رفته می‌توانیم با اطمینان کامل بگوییم که موقع جغرافیایی در اشعاری که ما بر اصالت آنها دلیل داریم مورد تردید نیست. همین طور در مورد امکانه‌ای که جغرافیدانان عرب به عنوان نواحی کوچ نشین عامریان، که مجنون بدانها وابسته است، آورده‌اند.

### ابیات مجنون در اشعار معاصرینش

اگر بررسی وقایع تاریخی و جغرافیایی هیچ مانعی به وجود نیاورد که ما داستان مجنون را مربوط به اواخر قرن اول / هفتم و در نواحی مرکزی عربستان بدانیم، در این صورت يك مسئله مهم که متأسفانه شاید مهمترین مسئله باشد باقی می‌ماند که آیا اصولاً اشعار مجنون با تصویر عمومی که شعر عربی آن زمان در محیطی که مجنون بدان تعلق دارد، عرضه می‌کند، متناسب است؟ خود همین پرسش به اندازه کافی پیچیده است، ولی امروز ما در پاسخ آن نه تنها دلایل کافی در دست داریم، بلکه کارهای اساسی هم در این مورد شده است. برای ما شعر زمان بنی امیه امروز تقریباً شناخته شده است، نه تنها جریانات اصلی آن در سوره و بین النهرین، بلکه به خصوص خطوط جدیدی از آن که به عربستان مربوط است. تازه از آغاز قرن بیستم، علم در این مورد زیر بنای محکمی یافته است. نسخه اصلی که شوارتس (P. Schwarz) (۱۸۹۳-۱۹۰۹) مبنای تحقیق و تصحیح دیوان شاعر بزرگ مکه، ابن ابی ربیع، قرار داده است در این باره نقش برجسته‌ای دارد. مقاله ناچیز من در باره شاعری از قریش (۱۹۱۱)<sup>۵۳</sup> نیز در این مورد بی تأثیر نبوده است. در سالهای اخیر (۱۹۳۷-۱۹۳۹) گابریلی (F. Gabrieli) سلسله مقالاتی درباره دیوان جمیل سراینده بزرگ اشعار عاشقانه عذری، و شاعر اعراب بدوی، نوشته است که به ما در مطالعه دوباره مجنون کمک بزرگی می‌کند. این مقالات به ما کمک می‌کند تا در باره دو جریان شعری عرب که در عربستان آن زمان شهرت داشت و معمولاً از هم جدا بودند، داوری کنیم.

در شهرها، به خصوص در مکه و مدینه، نوعی شعر حکومت می‌کرد که امروزه می‌توانیم آن را شعر عشق واقعگرایانه بنامیم، نوعی عشق تغییر پذیر و فانی که در قالب آهنگهایی امیدوارکننده بیان می‌شود. این گونه شعرگویی به تمام دوران حساس عشق اختصاص داشته و با همه گوناگونی اشکال آن و يك شکل بودن بیان آن، تعبیراتش تخطی ناپذیر است: وداع و بازگشت، شادی و غم، بیخوابیها و پیامها. محیط اصلی و به وجود آورنده این شعرها

اشرافیت بازرگانی شهرهایی بود که یا همچنان مرکز معاملات بازرگانی بودند و یا از درآمدهایی که نسلهای گذشته در تجارت ذخیره کرده بودند برپا بودند. محافل نزدیک به خوانندگان و نوازندگانی که نه تنها در این شهرها بلکه در تمام قلمرو خلفا آهنگ زندگی سر می دادند بدانها ارتباط می یافتند و از آنها امرار معاش می کردند. بیانگر اصلی این نوع شعر هم عمر بن ابی ربیعۀ مکی بود که به گفته رویکرت (Rückert) برجسته ترین سراینده اشعار عاشقانه در میان اعراب است. پاره ای از شعرای کوچک چون احوص، عرجی و ابودهل هم از او تبعیت کرده اند. همه آنها با مکه و مدینه مستقیماً مربوط نیستند: «وضاح الیمن» اصل و نسب خود را از عربستان جنوبی می داند که شاید بدین وسیله یکی از منابع این گونه شعر روشن می شود. همه این شاعران به محیط شهری تعلق دارند و همیشه اشعار آنان واقعیتین اشعارند که معمولاً به کامروایی می انجامند و بیشتر هم خصلت سرزنده ای دارند.

مجنون را نمی توان از طریق این گونه اشعار، معرفی کرد، اما به موازات این گونه اشعار، در عربستان و در همان زمان و به همان فراوانی، نوع دیگری از شعر در زمینه عشق افلاطونی، یا آن طور که اعراب می نامند «عشق عذری»، مورد تقدیس است. این نوع شعر در میان قبایل بدوی مرکز شبه جزیره عربستان رایج است و عده ای شاعر ایدئالیست پرورده است که در عین حال عاشق تنها معشوق خویشند. در این نوع عشق، حتی وقتی هم که عاشق و معشوق با یکدیگر روبه رو می شوند، عاشق ترجیح می دهد که بمیرد «ولی معشوق را لمس نکند». معمولاً هر دو از عشق ناکام و یا از غصه مرگ معشوق می میرند. قبیله عذره که هاینه (Heine) و روبینشتاین (Rubinstein) آن را «اسرا» نامیده اند و از قبایل جنوب عربستان است در این نوع شعر شهرت جاودانی یافته است، تنها سه زوج از مشهورترین دلدادگان، عروه و عفراء، قیس و لبنی، جمیل و بئینه به این قبیله تعلق دارند. در باره همه اینها داستانهای افسانه ای (رمانتیک) نوشته اند و همه آنها نه تنها در شعر بلکه در تصوف و روان شناسی نقش برجسته ای داشته اند.

پاسخ این پرسش حائز اهمیت است که چگونه دو جریان شعر شهری و شعر بدوی درست در آن زمان در عربستان پیدا شد، آن هم به صورت دو جریان جداگانه که هرگز به موازات هم حرکت نکردند. طه حسین دانشمند و منقد معاصر مصری که در این مورد مقالات بسیاری در جراید نوشته است مسئله را به نحو ساده ای حل کرده است.<sup>۵۴</sup> او بحق ثابت می کند که شهرهای حجاز به علت انتقال پایتخت خلافت به دمشق از شرکت در حیات سیاسی محروم

شده بودند، خواه از راه تجارت در گذشته و یا از راه جمع آوری غنایم جنگی به هنگام تقسیم بین سران قبایلی که فرزندان آنها در عربستان باقی ماندند، ثروت کلانی به هم زده بودند. آسایش و تمکّن به آنان اجازه می داد که از تشفی شهوات خود جلوگیری نکنند. لذا فرهنگی شاد و زنده و عشقهای آنی به وجود آمد که شعر و موسیقی در خدمتش بود. به عکس، در دوران اموی وضع قبایل بدوی عرب که سهم عمده‌ای در لشکر کشیهای فاتحانه نداشتند طوری دیگر بود، از جمله آنها قبایل عامر و عذرة<sup>۵۵</sup> بودند. آنها چون برخلاف دیگران از خارج پولی برایشان نمی رسید طبعاً نسبت به دیگران در وضع مادی بدتری قرار داشتند. لذا احساس عدم رضایتی در آنها به وجود آمد که به صورت فرهنگ و شعر ناراضیان و عشق ناکام تجلی یافت. این گونه تحلیلها اگر هم غیر مستدل نباشند تنها قسمتی از مسئله را حل می کنند و برای توضیح آن لازم است که تحقیقی عمیقتر کرد که فعلاً جایش اینجا نیست.

نباید چنین تصور کرد که این دو جریان شعری، شهری و بدوی، با دیوار نفوذناپذیری از هم جدا می شوند. زمان در مقایسه با دوران قبل از اسلام کاملاً تغییر کرده و طبعاً تأثیر این دو جریان در یکدیگر غیر قابل جلوگیری شده بود. لذا ما در اشعار شاعری چون جمیل گاهی قصاید سنتی می یابیم و کثیر، که به سبب اشعاری که به افتخار «عزّة» سروده بود مورد احترام بود، به سبب اشعاری که در مدح و توصیف خلیفه سروده بود به همان اندازه مشهور شده بود. ولی هر دو جریان، نوع درستشان به صراحت و روشنی در سه شاعر عذری، یعنی عروه، جمیل و قیس جلوه گر می شود.

عشق افلاطونی جزو جریان دوم است که اشعار مجنون هم بدان جریان تعلق دارد. اشعار مجنون درست در همان جهتی است که شعر نمایندگان همعصرش، به طوری که ذکر شد، حرکت می کنند، و شاعرانی که نخست از مجنون مشهورتر بودند بعدها شهرتشان تحت الشعاع شهرت او قرار گرفت. تفاوت در کمیت شعر آنهاست نه در کیفیت شعر آنها و در کمی یا زیادی مهارت آنهاست و در میزان حقیقت داستانهایی است که در باره آنها گفته شده است. حتی اگر هم مجنون به عنوان شخصیت تاریخی وجود نمی داشت، باز هم اشعارش در میان اعراب بدوی نیمه دوم قرن اول / هفتم موجودیت می یافت.

اکنون ما در برابر دو پرسش نسبتاً مشکل قرار داریم: چه عواملی باعث پیدا شدن داستانهای لیلی و مجنون در دوران اولیه بودند و چرا محبوبیت آن دو دل داده شهرت سایر زوجهای دل داده را تحت الشعاع قرار داد و چرا آن طور که نویسندگان و منتقدین عربی می گویند اشعار منسوب به مجنون به مراتب بیش از آن است که وی سروده است؟

### مضمون اولین داستان راجع به مجنون

در گذشته‌های دور داستانی پیوسته و منظم به نام لیلی و مجنون نمی‌شناسیم. شاید هم چنین داستانی بوده، ولی ما بدان دسترسی نداریم.

بیهوده نیست که طه حسین، که نسبت به این داستان نظری حاکی از شك دارد به شوخی<sup>۵۶</sup> مطلبی می‌گوید که در شش جمله خلاصه می‌شود: مجنون عاشق لیلی بود، به خواستگاریش رفت، جواب رد شنید، لیلی به دیگری داده شد و مجنون عقل خود را از دست داد و مُرد.<sup>۵۷</sup> طه حسین می‌خواهد با این بیان بفهماند که داستان ساده و بی‌رنگ بوده و فقرات مبهمی دارد، ولی این دلیل نیست که اساس تاریخی آن را مورد تردید قرار دهیم. واقعاً طه حسین حق دارد، داستان لیلی و مجنون در سرزمین عربی کمتر از زوجهای دل‌داده دیگر اصالت دارد، ولی نمی‌توان گفت که آنها اصولاً چهره‌ای نداشته‌اند. فقدان تکامل منظم موضوع خاصیتی است که در تمام این گونه داستانها که بین خود همبستگی ندارند هست و داستان لیلی و مجنون هم از این قاعده مستثنی نیست.

در مورد آغاز آشنایی لیلی و مجنون دو نوع روایت موجود است. اولی در باره عشق آنها باهم در کودکی است.<sup>۵۸</sup>

پایه‌های اساسی این روایت ظاهراً ابیات مشهور و نغز مجنون است (اغانی، ج ۲، ص ۱۱، س ۱۶-۱۷ و ص ۱۲، س ۸-۹). «من هنگامی دل به لیلی دادم که کوچک و نحیف بود و همبازیهای وی هنوز رشد سینه‌های او را درک نمی‌کردند. هردوی ما کوچک بودیم و گوساله‌ها را به صحرا می‌بردیم، ای کاش ما بزرگ نمی‌شدیم و گوساله‌ها رشد نمی‌کردند!».

به سختی می‌توان لذتی را که از بیان حکایتی در خصوص این بیت به ما دست می‌دهد پنهان نمود (اغانی، ج ۲، ص ۱۲، س ۷-۱۱). بیشتر اشعار مجنون به صورت نغمه‌های دلنشین معروف شده بودند. يك بار مؤذن مکه این بیت را از دهان خواننده‌ای شنید و چنان با علاقه بدان گوش داد که به هنگام اذان به جای «حیّ علی الصلوة» (بشتابید برای نماز) باصراحت گفت: «بشتابید به سوی گوساله‌ها»، و بعد هم بناگیزه از اهالی مکه برای این کار پوزش طلبید. عشق کودکی مجنون در شعر دیگری تأیید می‌شود که در آن سخن از این است که مجنون بعد از تحوّل روحی خود در سفرهایش با پای پیاده به شمال و جنوب، همیشه به «کوه توباد» در نجد بازمی‌گشت که در دامنه آن در کودکی با لیلی گوساله‌ها را می‌چرانیدند (اغانی، ج ۲، ص ۵۲، س ۷، و ص ۵۲، س ۸؛ طبق بیان رِشر (Rescher) در خلاصه تاریخ ادبیات عرب، ج ۱، ۱۹۲۸، ص ۲۱۰).

اما این تنها روایت نیست. به روایتی دیگر، هنگامی که مجنون جوانی رعنا بود، از زیبایی لیلی باخبر می‌شود، خود را می‌آراید و برای دیدار زنی از قبیلهٔ عقیل، به نام کریمه، که زنان قبیله معمولاً در نزد او جمع می‌شدند، می‌رود. برای پذیرایی از زنان، شتر خود را قربانی می‌کند و به سخن گفتن می‌پردازد که ادامهٔ آن به روزهای بعد هم می‌کشد. ناگهان مُناضل، رقیب لیلی، از راه می‌رسد و به عشوه‌گری می‌پردازد و با شعری عشق خود را به مجنون ابراز می‌کند. این روایت نیز به صورت مختلفی آمده است (اغانی، ج ۲، ص ۱۲، ص ۱۴ تا ص ۱۴، ص ۹، و ص ۲۹، ص ۸، و ص ۳۱، ص ۹، و ص ۴۴، ص ۷، و ص ۴۶، ص ۱۵ = ابن سراج، ص ۲۴۹-۲۴۷ = ۲۲۱-۲۲۰) که گاهی به نظر می‌رسد سعی در تفسیر بیشتر شعر است. شخصیت مجنون بیشتر به صورت يك دون ژوان ظاهر می‌شود. در روایت مربوط به قربانی کردن شتر، می‌توان انعکاس داستانی معروف از امرؤ القیس را دید و همهٔ جهات فرعی آن انسان را به یاد ماجراجویهایی شاعرانه از نوع ماجراجویهای عمر بن ابی ربه می‌اندازد. اگر سوء ظن خود را قدری بیشتر کنیم حتی نامها را هم باید مورد تردید قرار دهیم. «مناضل» اصولاً به معنی کسی است که به جنگ می‌رود، و نام کریمه هم (به معنی نجیبه و شریفه) اگر به این صورت ذکر شود منظور از آن ماده شتر مجنون است (اغانی، ج ۲، ص ۴۴، ص ۱۴). در مقام مقایسه می‌توان به نام شاعری موسوم به «مزاحم» اشاره کرد که در داستانی به عنوان رقیب مجنون آمده است (اغانی، ج ۲، ص ۷، ص ۱۷-۱۰) و معنی لغوی آن هم «رقیب» است. این روایت که کمتر به شخصیت مجنون شبیه است احتمالاً در دوران بعد کمتر رواج یافت. ترتیب تاریخی وقایع زندگی مجنون را نمی‌توان به درستی تنظیم کرد، بدین معنی که وی در آغاز عشق خود اغلب در فکر لیلی بود و شبانه به دیدار او می‌رفت، زیرا اعراب بدوی مانعی نمی‌دیدند که پسران و دختران جوان با هم دیدار و گفتگو کنند (اغانی، ج ۲، ص ۴۳، ص ۵ و ص ۴۴، ص ۶؛ رشر، خلاصهٔ تاریخ ادبیات عرب، ج ۱، ص ۲۰۸).

ظاهراً در این دوران دو داستان نقل شده است که اغلب جنبه‌های ادبی را منعکس می‌کنند، یکی اینکه برای پدر مجنون مهمان می‌رسد و او فرزندش را پیش پدر لیلی می‌فرستد تا از او کره قرض کند. پدر لیلی به لیلی می‌گوید که ظرف مجنون را پراز کره کند. آن دو دلداه چنان غرق در گفتگو می‌شوند که متوجه لبریز شدن ظرف کره نمی‌شوند. کره روی زمین می‌ریزد و در جلوی پایشان چاله درست می‌کند (اغانی، ج ۲، ص ۳۱، ص ۱۳، و ص ۳۲، ص ۴؛ رشر، ص ۲۱۲). بار دیگر پدر مجنون او را برای آوردن آتش می‌فرستد. لیلی با تکه کهنه‌ای آتش را بر می‌دارد تا در ظرف مجنون بریزد و مجدداً گرم صحبت با وی می‌شود و

هنگامی که کهنه‌اش آتش می‌گیرد، مجنون جامه خود را تکه تکه پاره می‌کند و سرانجام همه آن می‌سوزد، روایت آتش بعدها دوباره اهمیت پیدا می‌کند و آن هم هنگامی است که مجنون با شوهر لیلی سرگرم صحبت می‌شود و در این حال آتش را در دست می‌گیرد و گوشت دستش می‌سوزد. طه حسین در این داستانها می‌خواهد دلیلی برای اثبات غیرتاریخی بودن مجنون بیابد (حدیث الاربعاء، ج ۲، ص ۲۸). این نظر را مشکل می‌توان قبول کرد، مثل همیشه، در این گونه موارد اغراق شاعرانه حقیقتی را بیان می‌کند که می‌توانست تحقق یابد. این نمونه‌ای است از طرز فکر اعراب. داود انطاکی این گونه داستانها را به این علت رد می‌کند که «به نظر ما اسناد سایر داستانها چندان مطمئن نیست» (تزیین الاسواق، ۶۴). همچنین موضوع هدیه مسواک از سوی مجنون به لیلی، مربوط به اوایل عشق آنهاست (اغانی، ج ۲، ص ۶۲، س ۴-۶). نقش مسواک در آداب و سنن اعراب قبل از اسلام برای ما آشناست، ولی در اینجا هم به نظر می‌آید که این داستان تفسیری ناشیانه از اشعار مجنون باشد. وقتی که والدین مجنون به وضع پسر خود پی می‌برند، در اندیشه خواستگاری از لیلی می‌افتند، ولی پدر لیلی امتناع می‌کند (اغانی، ج ۲، ص ۶۱، س ۱۱)، زیرا مجنون در اشعار خود لیلی را عریان کرده است (اغانی، ج ۲، ص ۲۱، س ۱۲-۵، ص ۴۰، س ۱۲-۸ و ص ۴۱، س ۱۰-۸ و ص ۸۸، س ۸-۶، مقایسه کنید با: رشر، ص ۲۰۹-۲۰۸). لذا پدر لیلی به فکر شوهر دادن دخترش می‌افتد و او را به یکی از اعضای قبیله خود به نام «وردبن محمد عقیلی» (اغانی، ج ۲، ص ۱۴، س ۱۰، و ص ۱۵، س ۳، و ص ۲۱، س ۱۱) و به روایت دیگر، به مردی از قبیله همسایه «ثقیف» می‌دهد که لیلی را در سفر حج دیده بود (اغانی، ج ۲، ص ۴۷، س ۱، ص ۴۸، س ۹، ص ۴۸، س ۱۲، ص ۵۲، س ۲، ص ۵۶، س ۷، ص ۵۷، س ۴، مقایسه کنید با: رشر، ص ۲۰۹). در این نکته نیز اختلاف است: به موجب داستانی لیلی دست رد به سینه بسیاری از مردان قبیله می‌گذارد ولی در کمال آزادی «ثقیفی» را به شوهری انتخاب می‌کند (اغانی، ج ۲، ص ۵۶، س ۸؛ رشر، ص ۲۰۹، و توضیح آن را ببینید).

مجنون، بعد از آنکه به او جواب رد داده می‌شود، همچنان به دیدار لیلی می‌شتابد. قبیله به دولت شکایت می‌کند و دولت او را مجرم می‌شناسد. پس از آنکه مجنون، بعد از اعلام این رأی، در درخواست خود سماجت می‌ورزد، قبیله تصمیم به کوچ می‌گیرد (اغانی، ج ۲، ص ۲۶، ص ۲۷، س ۵؛ رشر، ص ۲۰۹). طه حسین از عتاب دولت به مجنون با تمسخر یاد می‌کند و تذکر می‌دهد که خلیفه کارهایی به مراتب مهمتر از آن داشت که در اندیشه اشعار شاعری دلداده باشد (حدیث الاربعاء، ج ۲، ص ۹). لازم نیست که خلیفه خود این کار را کرده



باشد؛ کافی است که یکی از کارمندان دولت مثلاً مأمور آن در مدینه این کار را کرده باشد. در تاریخی بودن چنین وقایعی یعنی مجازات کسی به علت سرودن اشعاری خودسرانه برای زنی به خصوص، نباید تردید کرد، چنین مجازاتی شامل عمر بن ابی ربیع و همعصرش عرجی، یا احوص، که به جزیره دهلک، واقع در دریای احمر، تبعید گردید نیز شد.

جنون مجنون شدت می گیرد؛ پدرش به توصیه اقوام وی را به سفر حج می برد، که در آنجا برای معالجه اش دعا کند. در «منی»، نزدیک مکه، ندایی به گوش مجنون می رسد که لیلی را می خواند؛ دوباره دچار حمله می شود و در خانه کعبه به جای دعا برای بهبود حال خود از خدا می خواهد که عشقش را به لیلی شدیدتر کند (اغانی، ج ۲، ص ۲۱، ۱۳، ص ۲۲، س ۹؛ مقایسه کنید با: رشر، ص ۲۱۰-۲۰۹). در دوران عدم تعادل روحی از خوردن و آشامیدن خودداری می کند و هنگامی که در خانه خود سلامت می یابد آخرین دیدارش با لیلی صورت می گیرد. بدین نحو که به درخواست مادرش، شبی لیلی با وی ملاقات می کند (اغانی، ج ۲، ص ۳۵، س ۱۱، ص ۳۶، س ۷، مقایسه کنید با: رشر، ص ۲۱۰ به بعد).

بعد از حج جنون وی به آخرین مرحله خود می رسد، از قبیله فرار می کند و سر به بیابان می گذارد (اغانی، ج ۲، ص ۲۲، س ۱۲-۹). در آنجا در خود فرو می رود و با خاک و شن بازی می کند و هنگامی به خود می آید که نام لیلی برده می شود (اغانی، ج ۲، ص ۱۷، س ۱۵-۱۴؛ رشر، ص ۲۱۰). از میان بهائم تنها با آهوان که وی را به یاد لیلی می اندازند مانوس می گردد؛ آنها را از شکارچیان باز خرید می کند و گرگهایی را که بدانها حمله می کنند می راند (اغانی، ج ۲، ص ۷۳، س ۱۵، ص ۷۴، س ۱۳، ص ۸۱، س ۹، ص ۸۲، س ۹؛ رشر، ص ۲۱۱ به بعد). طبق سنت قدیم عرب، بسیاری از اشعارش در ادوار مختلف به کبوتران اختصاص می یابد (اغانی، ج ۲، ص ۵۱، س ۵، ص ۵۲، س ۵، ص ۱۷، س ۱۰-۱)، در بادیه، به هنگام جنون او، مأمورین خراج، عمر بن عبدالرحمن بن عوف (اغانی، ج ۲، ص ۱۶، س ۱۰، ص ۱۷، س ۱۰-۱) و نوفل بن مساحق (اغانی، ج ۲، ص ۱۷، س ۱۵، ص ۱۸، س ۱۷، ص ۶۶، س ۴؛ ص ۶۸، س ۴)، که تنها از راه تاریخ برای ما شناخته شده اند، او را ملاقات و در یاریش می کوشند، ولی نتیجه نمی گیرند و مجنون به همان حال می ماند.

درباره پایان کار مجنون، از زبان پیرمردی که در مجاورت قبیله «مره» زندگی می کرده است داستانی می شنویم<sup>۵۹</sup>: قسمت اول این داستان یکی از بهترین قطعات روایات پیشین است و بیهوده نیست که مسعودی آن را روایت می کند (مروج، ج ۷، ص ۳۶۰-۳۵۵) و پس از او هم رنان (Renan) در کتاب آمیزه ای از تاریخ و سفر (پاریس ۱۸۷۸؛ ص ۲۷۳-۲۷۰) از آن

سخن می گوید، و نیز بی جهت نیست که طه حسین با تردید فراوان بدان می نگرَد. (حدیث الاربعاء، ج ۲، ص ۲۸). این کتاب شایسته ترجمه است اگرچه يك داستان ساده نیست، بلکه يك کار ادبی است که علاوه بر آن، چنانکه خواهیم دید، جهت خاصی را تعقیب می کند. «شیخی از طایفه مُره حکایت می کند که در سرزمین قبایل عامر بوده و مجنون را دیده است. می گوید مرا به جایگاه مجنون بردند؛ در آنجا پدرش که مردی بسیار پیر و برادرش را که در سنین کامل جوانی بود دیدم. احشام زیادی که علامت تمکن بود دیده می شد سراغ مجنون را گرفتم، همگی شیون آغاز کردند و پدر پیر گفت: به خدا سوگند او از این یکی و از همه شان محبوب تر و برابرم عزیزتر بود. دل در گرو زنی از قبیلۀ خود گذاشت و به خدا قسم این زن مردی همتای او نمی یافت! وقتی که وضع آنها معلوم شد و موضوع عشق آنها بر سر زبانها افتاد، پدر دختر نخواست دخترش را به مجنون بدهد، دختر را به عقد ازدواج دیگری درآورد. پسرم شعور خود را از دست داد و دچار آشفتگی روحی شد، از عشق او سر به بیابان گذاشت. او را زندانی کردیم، به زنجیرش کشیدیم، ولی او شروع کرد به جویدن زبان و لبان خود؛ ترسیدیم خود را بخورد، ناچار آزادش کردیم. حالا در این بیابان سرگردان و با وحوش محشور و مأنوس شده است، روزها غذایش را می برند و در جایی می گذارند که ببیند. وقتی که آنها دور می شوند، می آید و غذای خود را می خورد. این بود گفتار پیر مرد، و من از او خواستم که مجنون را به من نشان دهد، جوانی از مردم قبیلۀ را به من معرفی کردند که دوست مجنون بود و گفتند: تنها با اوست که رابطه دارد و کسی جز او اشعارش را جمع آوری نمی کند. من نزد او رفتم و خواستم که مرا پیش مجنون ببرد. به من گفت: اگر تو اشعار او را می خواهی، همه اشعاری که تا دیروز سروده است نزد من است، فردا به نزد او می روم، اگر چیزی تازه سروده بود برای من آورم. گفتم: نه، من تنها می خواهم راه را به من نشان بدهی که نزدش بروم. گفت: اگر او از پیش تو فرار کند، از دست من هم خواهد رفت و اشعارش از بین می رود، ولی من اصرار ورزیدم که راه را به من نشان بدهد، گفت: در همین تپه ها او را جستجو کن، وقتی که او را دیدی طوری به وی نزدیک شو که دوستی بدو نزدیک می شود و نشان نده که از دیدنش می رمی، چه در این صورت وحشت می کند و چیزی به سوی تو پرتاب می کند، ولی نترس، پیش برو و نشان بده که بدو توجه نداری، فقط گاهگاهی زیر چشمی مواظبش باش. وقتی که دیدی آرام گرفت، شعری عاشقانه بخوان، اگر از اشعار قیس بن ذریح به یاد داری بخوان، زیرا آنها را دوست دارد. بیرون رفتم و يك شبانه روز تمام در جستجویش شدم. او را میان شنها نشسته دیدم، با انگشتان خود روی شنها خطوطی رسم می کرد. بدون وا همه بدو نزدیک شدم؛

چون حیوانات وحشی از من رمید. پیش خود سنگهایی انباشته بود، یکی از آنها را برداشت. در این حال من بدو پشت کردم، کمی تأمل کرد، گویی وحشت کرده است و سعی دارد از جا برخیزد. وقتی که ساکت شدم آرام گرفت و دوباره شروع کرد به خط کشیدن روی شنها، بدو رو کردم و گفتم: به خدا قسم چه زیبا بود وقتی که قیس بن ذریح می گفت:

«ای غراب البین وای بر تو، به من بگو آنچه را که دربارهٔ لُبْنی می دانی، تو آگاهی و اگر تو آنچه را که می دانی به من نگوئی، امیدوارم که جز با بالهای شکسته پرواز نکنی. برگرد به سوی دشمنان که معشوق تو در میان آنهاست، پرواز کن، چون من که برگرد دلداده ام می گردم.»

آن گاه با چشمان گریان به من نگر بست و گفت: به خدا قسم که خوب گفته است، اما من از او بهتر شعر می گویم:

«شبى که گفتند فردا صبح یا فردا شب قبیلهٔ عامر به همراه لیلی کوچ می کند، دل من چون مرغ بارانی شد که به دام افتاده باشد، در آن حال، ریسمان گلویش را می فشرد و بالهایش به یکدیگر چسبیده اند.»

کمی او را به حال خود گذاشتم و باز به سویش برگشتم و گفتم: قسم به خدا که قیس بن ذریح چه خوب گفته است:

«از بیم آنچه روی داده و روی خواهد داد، با گریه اشکهای دیدگانم را به پایان می رسانم. گفتند فردا یا فردا شب جدایی روی خواهد داد، جدایی از معشوقی که هنوز جدا نشده ولی از تو جدا خواهد شد... باکی نداشتم که مرگ را از دستهای تو بپایم، اما کسی که مردنی است خواهد مرد.»

در این هنگام او آغاز کرد به گریستن، چنان گریستنی که به خدا قسم پنداشتم که جانش از دست می رود. دیدم که اشکهایش ماسه های پیش رویش را خیس کرده است، سپس گفت: به روح خداوند قسم خوب گفته است، ولی من از او بهتر می گویم و در شاعری از او بالاترم: «و تو به من اجازه دادی به نزدت آیم، یا گفتارت مرا اسیر کردی، سخنانی که قوچ بیابان را در دشت اسیر خود می کند. آن گاه از من رمیدی، گویی دیگر حيله ای برایم نماند و آنچه از تو باقی می ماند در دل جا گذاشتی.»

ناگهان آهویی از کنار او رمید؛ از جا جست و به دنبال آهو روان شد، تاجایی که از دید چشمانم پنهان گردید، من رفتم و روز دیگر بازگشتم، به جستجویش پرداختم، ولی او را دیگر نیافتم. زنی که غذای روزانه اش را می آورد رسید، ولی غذا را دست نخورده یافت. روز سوم

باز بدانجا رفته و خانواده اش هم با من آمدند، تمام روز در جستجویش بودیم، ولی او را نیافتیم، روز چهارم ردّ پایش را دنبال کردیم، تا او را در میان درّه‌ای روی سنگها مرده یافتیم. جسد وی را خانواده اش برداشتند، غسل دادند و کفن کردند و به خاک سپردند.»

این داستان دل‌انگیز که نویسندگان مختلفی آن را روایت کرده‌اند تنها در قسمت دوم آن روایات مهم دیده می‌شود که بیشتر با توجه به اشعار منقول از قیس بن ذریح و مجنون انتخاب شده‌اند. اینکه چرا این ذریح، یکی از شعرای سه‌گانه معروف اشعار عذری، درست در اینجا ظاهر می‌شود بعداً برای ما قابل فهمتر خواهد شد. همین دلیل در (پیدایش) داستان ملاقات ذریح و مجنون، که مجنون را مأمور دیدار لیلی می‌کند، مؤثر است (اغانی، ج ۲، ص ۹۳، س ۱۵، ص ۹۴، س ۱۷).

باید توجه کرد که در قسمت اول داستان تغییرات فاحشی نسبت به سایر قسمتهای داستان روی داده است، آنجا که براساس اشعار مجنون پدرش قبل از جنون وی فوت شده است (اغانی، ج ۲، ص ۵، س ۵-۱ = ص ۷۰، س ۱۱، ص ۷۲، س ۲). آخرین قسمت این داستان تأسف خوردن همه خانواده در قبیله به حال مجنون و ندامت پدر لیلی است (اغانی، ج ۲، ص ۹۰، س ۱۲، ص ۹۱، س ۳، ص ۹۲، س ۱۶-۱۱)؛ ولی از نظر تاریخ وقایع این مطلب در آخرین قسمت ذکر نشده است.

شایان توجه است که در میان اشعار منفرد گاهی نیز اشعاری دیده می‌شوند که چهره مجنون در آنها دارای آن مشخصاتی نیست که بعدها جزئی از او به شمار آمدند. در میان این اشعار پاره‌ای هستند که سنت قبل از اسلام را ادامه می‌دهند، سنتی که در دوران بنی‌امیه عجیب نبود، همچون اشعار مجنون درباره رقیبش «مناضل» (اغانی، ج ۲، ص ۱۳، س ۶-۴)، یا طنزی که درباره خواستگاران لیلی آمده است (اغانی، ج ۲، ص ۱۴، س ۸، ص ۱۵، س ۲) یا مرثیه‌اودر مرگ پدرش. مشکل بزرگتر این است که گاهی مواردی پیش می‌آید که با خصلت افلاطونی عشق مجنون مغایرت دارد. از جمله آنها داستان دیدارهای شبانه مجنون با لیلی است، هنگامی که شوهر و پدرش به زیارت مکه رفته‌اند (اغانی، ج ۲، ص ۷۲، س ۱۱-۶). این مطلب در صحبت مجنون با شوهر لیلی (اغانی، ج ۲، ص ۷۵، س ۶-۱، به خصوص ص ۷۵، س ۵)، بیشتر منعکس است به خصوص، در ابیات طنزآمیزی که برای او سروده است این مطلب را به دو نحو می‌توان تفسیر کرد: یا اینکه در قدیمترین روایت داستان، چهره تاریخی و زنده مجنون آن خطوطی را که بعدها برایش بیگانه شد داشته، و یا اینکه داستانهای مجنونهای دیگری بوده است که اعراب به هنگام حکایت آنها، آنها را با این داستان مخلوط

کرده‌اند. این خطوط کاملاً روشن و گاهی به طور ناگهانی در روایات<sup>۶۰</sup> وارد شده‌اند. ابن قتیبه (کتاب الشعر، ص ۳۶۳) می‌گوید (متأسفانه بدون ذکر مأخذ): «از مجنون نسلی در نجد باقی مانده است». نویسنده دیگری از قرن دهم به نام عسکری (دیوان المعانی، قاهره ۱۳۵۲، ص ۲۸۱) و روایت والبی (قصه مجنون، ص ۶، س ۶) ابیاتی می‌آورند که به روشنی عمری طولانی برای لیلی و مجنون تصور کرده‌اند:

«پسران لیلی و پسران پسرانش بزرگ شدند، ولی عشق من به لیلی همچنان در دلم باقی است».

گسترش داستانها در ادوار بعد در جهت‌های مختلف ادامه می‌یابد. گاهی این داستانها با مشخصات واقعی پر بار می‌شوند که به اشکال می‌توان دریافت که آیا در دوران جدید ساخته شده‌اند و یا اینکه بر اثر حوادثی در روایات قبلی مذکور در *اغانی* نیامده‌اند. مثلاً ذکر بیماری لیلی که در روایت والبی کاملاً بدون اثبات مطلب در عراق اتفاق می‌افتد (قصه مجنون، ص ۱۸، س ۲۳-۹)، یا روایت مرگ وی که با دو پیام سنتی خود تکرار یک کلیشه ادبی کهنه را محسوس می‌کند. بعضی جزئیات روایت شده حقیقی‌ترند و بعدها هم محبوبیتی قابل توجه یافتند، مثلاً داستان معروف پیرزنی که گدایی را به رسن می‌کشد، و مجنون بعداً جای گدا را می‌گیرد تا به دیدار لیلی نایل گردد (قصه مجنون، ص ۳۰، س ۲۵، و ص ۳۱، س ۲)، و یا داستان دیدارش از زنی هلالی به همین منظور (ابن سراج، ص ۴۲۲-۴۲۱). بعضی از اشارات روایات قدیم بعدها به صورت مستقلی درآمدند: مجنون برای معالجه به بابل می‌رود (قصه مجنون، ص ۷، س ۱۰-۹ و ۱۳-۱۴، ص ۷، س ۲۸ و ص ۸، س ۱) طبق سنت موجود خطاب‌های به شعر برای دوتن از اطباء می‌خواند (قصه مجنون، ص ۳۱، س ۲۲-۲۰). نوه داییش به نام «زیاد»، که در کتاب *اغانی* نقش همسفری ساده را در یکی از سفرهایش دارد (*اغانی*، ج ۲، ص ۵۱)، در روایت والبی به پسر داییش به نام «یزید» بدل می‌شود که از تعقیب‌کننده مجنون به صورت مدافع وی در می‌آید ولی زود می‌میرد (قصه مجنون، ص ۳۶، س ۱۵، ص ۳۷، س ۸). اشعاری که لیلی و مجنون با هم رد و بدل می‌کنند بعدها به صورت نامه‌هایی در می‌آیند که به انحای مختلف فرستاده می‌شوند (قصه مجنون، ص ۳۹، س ۲۱، ص ۴۰، س ۲۳). یکی از داستانهای آهوان از زبان شاعر کثیر نقل می‌شود که در حضور خلیفه عبدالملک سروده شده است (قصه مجنون، ص ۹، س ۱۰-۴؛ ابن سراج، ص ۲۶۰-۲۵۹)؛ به زودی خواهیم فهمید که چرا درست همین جا این شعر لازم بود. بعد از آنکه مجنون در اشعارش اغلب سخن از آهوان و کبوتران گفته است می‌بایست به کلاغ هم

توجه کند، مانند شاعر معاصرش قیس بن ذریح (قصه مجنون، ص ۱۴، س ۱۱ و ص ۳۲، س ۱)؛ همین طور مرغ سنگ خوار (قطا) (قصه مجنون، ص ۳۳، س ۱۸) که در میان اعراب قدیم محبوبیت داشت، و نیز عقاب (قصه مجنون، ص ۱۹، س ۲۵) و حتی ملخ (قصه مجنون، ص ۱۱، س ۱۲، ص ۱۲، س ۲) و هر چه که در مجموعه‌های شعر قدیمی عرب حتی برای يك دفعه ذکر شده، چون صاعقه (قصه مجنون، ص ۱۴، س ۱۵-۱۴). واقعاً جالب است که گاهی چه چیزهای جزئی باعث ساخته شدن اشعاری شده‌اند که آنها را به مجنون نسبت داده‌اند. در کتاب اغانی صحبت از دیدار مجنون از جوانی در محلی موسوم به چشمه مجنون است (اغانی، ج ۲، ص ۲۳، س ۱). همین کافی است که در روایت والبی اشعاری از مجنون بیاید که به نحوی با چشمه مربوط می‌شود (قصه مجنون، ص ۱۲، س ۱۱-۳ و س ۴۰). در بررسی دقیق جزئیات نظم و نثری که روایات بعدی داستان لیلی و مجنون را ساختند، شاید بتوان در اغلب موارد منبع و مأخذ آنها را پیدا کرد و روزی نوبت به این وظیفه هم خواهد رسید ولی این مطلب نیاز به بررسیهای دقیق و زیادی دارد. از نظر ما در این مورد این مهم است که بدانیم روایات اولیه در چه زمانی پیدا شده است و اینکه آیا امکان تنظیم و ترتیب آنها از نظر ترتیب وقایع تاریخی وجود دارد یا نه. به نظر می‌رسد که برای این کار هم، ما می‌توانیم منابع مطمئنی پیدا کنیم که اهمیت آنها از هسته اصلی کارهای شعری مجنون کمتر نیست، ما پیدایش این کارهای شعری را به اواخر قرن اول / هفتم مربوط می‌دانیم.

### زمان به وجود آمدن داستان مجنون

اولین اشاره در این مورد را ما از تفاسیلی به دست می‌آوریم که نشان می‌دهد مجنون در میان دلدادگان نظیر خود به هیچ وجه شهرت خود را یکباره به دست نیاورده است. برای اثبات این مطلب دلایل کافی در دست داریم و آن هم اشعار شعرای همان دوره و دوره‌های بعد است که در آنها اسامی زوجهای مشهور عشقی که به صورت ضرب المثل درآمده‌اند ذکر شده است، ولی تا مدتها نام مجنون را در میان آنها نمی‌یابیم. نخست به همعصرانش نگاه می‌کنیم. به آسانی می‌توان فهمید که فهرست اسامی قهرمانان طولانی نیست و تقریباً همه آنها يك شکل هستند. از دوران قدیم اسامی مُرَقَش، عبدالله (یا عمرو) بن عجلان نهدی و از دوران بنی امیه تنها عروة بن حزام عذری شناخته شده‌اند. یکی از سه شاعر شاخص دوران بنی امیه به نام جریر به بانویش می‌گوید (دیوان، قاهره ۱۳۱۳، ص ۴۶، س ۱۶؛ و شاء، ص ۵۵، س ۱۲):

«می‌توانی دلی را شفا بخشی که در گروتست ورنجی می‌کشد که حتی يك بار هم عروه از

عفراء نکشیده بود؟».

بار دیگر از زیباییان محیل سخن می گوید و اضافه می کند (و شاء، ص ۵۵، س ۱۵. شعر در دیوان نیامده و شکل آن هم تردید آمیز است):

«ای دل آیا تو را منع نکردم؟ آنان (زنان) مرقش را کشتند و چه بلاها که بر سر عروه بن حزام نیاوردند!».

در شعر شعرای دیگر نیز همین مجموعه اسامی آمده، و جمیل رئیس قبیله عذرة می گوید (ابن عساکر<sup>۶۱</sup>، تاریخ، ج ۳، دمشق ۱۳۳۱، ص ۴۰۱ = و شاء، ص ۵۶، س ۱۶-۱۴):

«وقتی مرا به خاطر تو ملامت کردند گفتم: این قدر سرزنشم نکنید و اندازه نگه دارید! نهدی و رفیقش مرقش پیش از من مردند و غم به سراغ عروه رفت... و همه آنها از غم عشق جان دادند ولی من از آنها بیشتر در رنجم».

بار دیگر در جای دیگر می گوید (و شاء، ص ۵۵، س ۲۵-۲۴):

«رنجی که من به خاطر او بردم، هیچ مادری در عزای یگانه فرزندش نبرد و نهدی در غم هند ندید و عروه عذری آن قدر رنج نبرد که من بردم، نه کسی قبل از من و نه بعد از من این قدر رنج نبرد».

در اشعار سایر شعرای همعصرش نیز همین اسامی دیده می شوند. کثیر می گوید (دیوان، تصحیح پره (Péres)، ج ۱، ص ۳۱، س ۲۱؛ و شاء، ص ۵۵، س ۲۲-۲۱)۶۲:

«وقتی که می آیم می گویند: «آمده است و باهم پیج می کنند گویی پیش از من کسی غم عشق را حس نکرده است. عروه رسم عشق را پیش از من شناخت وقتی که به عشق عفراء گرفتار شد و نهدی در عشق هند جان داد.»

همین نظر را در شعری دیگر بیان می کند (و شاء، ص ۵۵، س ۱۹):

«عروه و نهدی اگر عشق خود را با عشق من به سعادتی مقایسه کنند، عشق مرا افزونتر می یابند».

این نمونه هایی که از شاعران مختلف آورده شد دلیل بر این است که مجنون در دوران بنی امیه شهرتی نداشته است. مقام اول را در میان قهرمانان داستانهای عشقی عروه عذری داشت. اگر به دوران اوایل خلفای عباسی برگردیم، باز هم همین وضع را می بینیم؛ به فهرست اسامی عاشقان به طور چشمگیری افزوده شده است، ولی مجنون هنوز جایی در آن میان ندارد. فهرست کامل اسامی دلدادگان را مروان بن ابی حفصه (متوفی ۷۹۷/۱۸۱؛ مبرد، کامل، ص ۴۱۶، س ۱۱-۴؛ و شاء، ص ۵۶، س ۵-۳) در اختیار ما می گذارد:

«مدتهاست که زنان زیبا با چشمان خود ما را می‌کشند، بدون آنکه برای کشتگان خود خونبها بدهند. آنان عروه را نابود کردند و پیش از وی مرقس و نهدی را کشته برجای گذاشتند. ابودویب را دیوانه و کثیر و جمیل را مقتول ساختند». عباس بن احنف (متوفی ۸۱۳/۱۸۹) یکی از برجسته‌ترین خوانندگان اشعار عشقی در این دوران اشعاری به جا گذارده است که نمونه‌های مناسبی هستند:

«بدان که نه جمیل پیش از من به یقین عاشق شد- و نه عروه دلباخته کشته شد- نه پیش از من مرقس وقتی که به اسماء دل باخت» (دیوان، استانبول، ۱۲۹۸، ص ۳-۲). «و من به او همان گفتم که که کثیر به عزه گفت، وقتی که عزه به او پشت کرد و رفت» (دیوان، ص ۳۷). جالب است که ابن احنف يك بار برای همین مقایسه نام قهرمانان عشقی را می‌آورد تا آنها را با «فوز» معشوقه خود مقایسه کند (دیوان، ص ۱۲۲، س ۱): «و فوز چون لیلی الاخیلیله است درعشق و اگر مانند آنها نباشد همچون لُبْنی و یا خفراء و یا جمل است». باز هم می‌بینیم که در اینجا از عفرء معشوقه عروه نام برده می‌شود و از لُبْنی معشوقه قیس بن ذریح و مرثیه‌های توبه بن الخُمیر در مرگ لیلی، ولی نه لیلی معشوقه مجنون. همچنین در نیمه دوم قرن نهم، وقتی که بَحْرَتی (متوفی ۸۹۷/۲۸۴) از عشق خود صحبت می‌کند (دیوان، ج ۱، ۱۹۱۱، ص ۱۷۹؛ انطاکی، ۷۶)، به این مقایسه مشهور بر می‌خوریم: «عشقی که نه مانند آن را جمیل به بُشینه یافت و نه عمرو بن عجلان به هند».

اینکه از مجنون یاد نشده است نمی‌تواند تصادفی باشد مخصوصاً چون همین تصویر را ما در آثار تاریخی- ادبی، که در اواسط قرن ۱۳/۱۹ شروع به نشوونما می‌کنند، می‌بینیم. در *منتخبیات الحماسه ابوتمام* (متوفی حدود ۸۴۶/۲۳۱) از مجنون یاد نمی‌شود، در حالی که در این کتاب از شاعرانی در این مایه یاد می‌شود، چون جمیل، کثیر، نصیب که ابو صخر والصمه گاهی در ضمن نقل داستان مجنون از آنها یاد کرده بودند. در رسالاتی هم که در روزگاران قدیم درباره طبقات شعرا تألیف شده است مانند *طبقات الشعراء جُمحی* (متوفی ۸۴۶/۲۳۱) از نام مجنون خبری نیست، در حالی که در همان رسالات هم مطالبی درباره جمیل، کثیر، نصیب و احوص آمده است.<sup>۶۳</sup> اگر پیدایش هسته مرکزی شعر مجنون را به دوران بنی امیه نسبت دهیم- که به عقیده من در صحت این انتساب نباید تردید داشت- بنابراین نیامدن اسم مجنون در موارد مختلف، اواسط و قبل از پایان قرن سوم/ نهم بدین جهت بوده است که شهرت وی در مقایسه با شهرت سایر شعرای این نوع شعر بسیار کمتر بوده و علاوه بر آن به‌طور کلی داستانی درباره لیلی و مجنون در این دوران ذکر نشده است.



ما در این مورد شاهد جالبی داریم که شاعری است که در نیمه اول قرن سوم / نهم زندگی می کرد به نام دَعْبِل خُزاعی (متوفی حدود ۲۴۴-۲۲۰ / ۸۶۰-۸۳۵). کتابی به او نسبت داده می شود، که تنها در منابع از آن یاد شده است به نام اخبار الشعراء (تاریخ ادبیات عرب، تحریر دوم، ج ۱، ص ۷۷ و ملحقات، ج ۱، ص ۱۲۲-۱۲۱؛ مقاله شاده (Schaade) در دائرة المعارف اسلام، ج ۱، ص ۱۰۱۰-۱۰۰۹). وی می گوید<sup>۶۴</sup>:

«در کوفه مردی بود از قبیله اسد که کنیزك یکی از ساکنین کوفه را دوست می داشت عشق آن دو بالا گرفت، او برای کنیزك شعر می گفت و پاره ای از کوفیان می گویند که وی در عشق کنیزك جان بداد. از آن پس کتابهایی بدو نسبت دادند، همچنانکه به جمیل و بُئینه، عفراء و عروه، کُئیر و عَزَه، کتابهایی نسبت داده بودند».<sup>۶۵</sup> در اینجا هم اشاره ای به داستان لیلی و مجنون پیدا نمی کنیم. مشکل بتوان این وضع را به حساب نفرت دعبل از اعراب شمالی گذاشت (تاریخ ادبیات عرب، ملحقات، ج ۱، ص ۱۲۱). شاید چنین داستانی اصلاً نبوده است یا در مقایسه با سایر داستانها کمتر شهرت داشته است.

بدین ترتیب کم کم مستقیماً به سؤال مربوط به زمان پیدایش و تصنیف این داستان، که براساس آنچه تاکنون ذکر شد به هیچ وجه با زمان پیدایش اشعار تطبیق نمی کند، می رسیم. و باز هم اغانی در این مورد دلایل مهمی به ما می دهد. از آنچه تاکنون بیان شد، مسلم است که پاره ای از داستانها در زمان بنی امیه به نظم درآمده و در اغلب آنها کوشش شده است برای هر شعری تفسیری بیاورند. رابطه بین نظم و نثر در داستان لیلی و مجنون درست برخلاف داستان «هزار و یکشب» است. در «هزار و یکشب» اشعار فقط برای تجسم مطالب داستان می آیند و اگر هم حذف شوند زیانی به متن وارد نمی آورند، برعکس در داستان لیلی و مجنون داستان متشکل از شعر است و شعر است که هسته مرکزی داستان را تشکیل می دهد.<sup>۶۶</sup> بدون تردید در دوران بنی امیه جز این گونه داستانها وجود نداشت؛ تاریخ بنی امیه ای که تمام این داستان در زمان آن به وجود آمده است خود چون داستان لیلی و مجنون به صورت افسانه جلوه می کند. اما ممکن است که توجه و علاقه بنی امیه به این نوع داستانها سبب جمع آوری و انتشار این مجموعه داستانها شده باشد. اینکه میان این دوره و آثار ادبی چه نسبتی وجود داشته، ما هنوز از آن آگاهی نداریم.

صرف نظر از این مطلب مسلماً منابع مکتوبی وجود داشته که نویسنده کتاب اغانی آنها را در قسمت مربوط به مجنون مبنای کار خود قرار داده است و این منابع نسبتاً غنی بوده اند. او از پنج نویسنده نام می برد (اغانی، ج ۲، ص ۱۱، س ۱۰-۸): «من اخبار مربوط به وی را از

روایت خالد بن کلثوم و ابو عمرو شیبانی و ابن دأب و هشام بن محمد کلیبی و اسحق بن جصاص و سایر راویان نسخه برداری کردم». در میان این نویسندگان تنها نفر آخری برای ما ناشناس است، ولی نقش او از قرار معلوم جزئی است، زیرا تنها يك بار از او یاد شده است (اغانی، ج ۲، ص ۱۲، س ۱۲). خالد و ابن دأب که درباره آنها قبلاً مفصّل صحبت شد به قرن دوم / هشتم تعلق دارند و دونفر دیگر، شیبانی و ابن کلیبی، از دانشمندان معروف ربع اول قرن سوم / نهم هستند. ابوالفرج [اصفهانی] در توصیف داستان مجنون بارها از آنها نقل قول می کند و تذکر می دهد که از اخبار مکتوب بهره برده است. ۶۷ صحت این معنی را یکی از مراجع بزرگ خبری که در سال ۹۸۷/۳۷۷، یعنی کمی بعد از اغانی نوشته شده است، تأیید می کند، منظوم فهرست است. نویسنده فهرست فصلی از کتاب ارزشمند خود را (ص ۳۰۶، س ۱۲-۸) به «اسامی زوجهای دلداده ای که در زمان جاهلیت و اسلام عاشق همدیگر بودند و در باره آنها داستانهایی نوشته شده است اختصاص می دهد». این فصل با ذکر نام چهار نویسنده عمده شروع می شود که تنها یکی از آنها در منابع اغانی نیامده است، شاید هم به این سبب که او توجهی به مجنون نداشته است. پس از آن به ذکر اسامی دلدادگان معروف می پردازد که ما در میان آنها به نام قهرمان خود در جایی بر می خوریم که حالا برای ما قابل درک است: کتاب مرّ قش و اسماء، کتاب عمرو بن عجلان و هند، کتاب عروه و عفراء، کتاب جمیل و بُئینه، کتاب کُثیر و عزه، کتاب قیس و لُبئی، کتاب مجنون و لیلی، کتاب توبه و لیلی و غیره.

اینکه عدّه نویسندگانی که داستانهای لیلی و مجنون را جمع آوری کرده اند زیاد بودند هم از فهرست و هم از منابع دیگر پیداست. فهرست (ج ۳، ص ۱۲) ضمن برشمردن کتابهای مورخ مشهور، زُبیر بن بَکّار (متوفی ۸۷۰/۲۵۶)، از کتاب اخبار مجنون هم نام می برد. مورخ مشهور دیگر به نام مدائنی (متوفی حدود ۸۴۹-۸۳۰/۲۳۴-۲۱۶) در کتاب خود به نام اخبار عقلاء المجانین قسمتی را به مجنون اختصاص داده است (لوسن (Loosen)، مجله آشورشناسی (ZA)، شماره ۲۷، ۱۹۱۲، ص ۱۹۴). اغانی در بخشی که به مجنون اختصاص دارد سخنانی از مدائنی نقل می کند (اغانی، ج ۲، ص ۲، س ۹ و ص ۳، س ۱۲ و ص ۳۷، س ۱۰) و احتمالاً اغانی از این کتاب استفاده کرده است.

بر اساس اطلاعات اغانی و فهرست می توانیم دریابیم که در قرن چهارم/دهم درباره مجنون تحوّل پیدایافته بود. نوشته های مربوط به مجنون در آن زمان کم کم مورد توجه قرار می گرفتند و این دو دلداده جای خود را در میان زوجهای دلداده به تدریج باز می کردند. حتی

می‌توانیم بگوییم در حدود چه زمانی این مطلب آغاز گردید. مؤلف فهرست ضمن برشمردن افسانه‌های مربوط به عشق میان آدمیان و جنیان می‌گوید (ص ۳۰۸، س ۱۰-۹): داستانهای شبانگاهی (اسمار) و افسانه‌ها در ایام خلافت خاندان عباسی مخصوصاً در زمان مقتدر عباسی طالبان بسیار داشتند. کاتبان («وَرَّاقون») کتابهایی می‌نوشتند سراسر دروغ («کذبوا»). مقتدر از سال ۲۹۵/۹۰۸ تا سال ۳۲۰/۹۳۲ خلافت کرد. این دوران را می‌توانیم دورانی بنامیم که داستان لیلی و مجنون به‌طور قطع تثبیت شد و انتشار یافت، و این تقریباً در حدود ۲۰۰ سال بعد از شروع جمع‌آوری اشعار اوست. این نظر ما را مطلبی که مسعودی می‌نویسد تأیید می‌کند: مسعودی مورخ روایت می‌کند که خلیفه مستعین (۲۵۱-۲۴۸ / ۸۶۶-۸۶۲) خود یکی از خبرگان و دوستداران داستانهای قدیمی عربی و داستانهای دلدادگان بود: در تأیید مطلب، مسعودی سخنان خلیفه را در باره عروه غذری می‌آورد (مروج الذهب، ج ۷، ص ۳۵۵-۳۵۱). کمی بعد مسعودی خود داستانی از مجنون بدان می‌افزاید. ظاهراً در نیمه دوم قرن سوم/نهم قبیله عذره همچنان برای این موضوع مطلب به دست می‌دادند، درحالی که در اواسط قرن چهارم/دهم که مسعودی این را می‌نوشت مجنون در ردیف دلدادگان قرار گرفته بود. کتاب مشهور و شاء (متوفی ۳۲۵/۹۳۶) موشی جزو فهرست دلدادگان معروف نام مجنون را در ردیف اول آورده و بعد از وی قیس و توبه، کثیر و جمیل، مؤمل، مرقس، عروه، عمرو و دیگران را ذکر کرده است (موشی، ص ۵۴، س ۳).

توجه بدین موضوعات افسانه‌ای، به خصوص آنها که مربوط به قبایل بدوی است، در ادبیات عرب گویی مرحله به مرحله بالا گرفت. اولین مراحل پیشرفت را در دوران بنی امیه، یعنی اوایل قرن دوم/هشتم مشاهده می‌کنیم. در دوران خلفای عباسی، یعنی در شروع قرن سوم/نهم با اضافه شدن بعضی آثار ادبی سنتی تا عصر هارون الرشید، رشد بیشتری پیدا می‌کند و در اوایل قرن چهارم/دهم یعنی تقریباً در دوران مقتدر خلیفه به اوج شهرت می‌رسد. سپس به تدریج توسعه می‌یابد و نه تنها در شرق قلمرو و خلفا بلکه در غرب قلمرو و حکومت خلفا به خصوص در اندلس، با توجه به منابع موجود، نضح می‌گیرد. یاقوت در ارشاد می‌آورد (ج ۳، ص ۵، س ۱۴ و ص ۶، س ۴) که یکی از ادبا به نام «حسن بن رشید» را هنگام قرائت داستان «ربیع و عقیل» که در دوران هارون الرشید نگارش یافته و بنا به اشاره یاقوت «بهترین کتاب در نوع خود بود» در برابر منصور خلیفه (متوفی ۳۹۲/۱۰۰۲) دیده است. همان جا بدین فکر می‌افتد که داستانی نظیر آن بنویسد، لذا بعد از یک هفته چنین اثری را به مخدومش

تقدیم می‌کند که مورد پسند شاهزاده قرار می‌گیرد.<sup>۶۸</sup> این روش چنان معمول شد که صاعد بغدادی پیشاهنگ فرهنگ عربی شرقی در اندلس در سال ۳۸۰/۹۹۰ دو داستان نوشت که مورد توجه بسیار قرار گرفت. نویسنده دیگری «جواس بن قعتل مدحجی و عفراء»، شاعران نه چندان مشهوری از دوران بنی امیه را به عنوان قهرمانان داستان خود انتخاب کرد، اما اشعار آنها کمتر آن حالت شاعرانه‌ای را داشت که در این داستان به آنها نسبت داده شده است. ظاهراً ذخیره دلدادگان معروف تمام شده بود و نویسندگان مجبور شده بودند که به کمتر معروفها بپردازند. منصور خلیفه به قدری از این داستان خوشش آمد که دستور داد که خواننده ممتازی هر شب آن را برایش بخواند (بلاشر، پیشاهنگ فرهنگ عربی، ص ۲۸). این داستان نمونه‌ای است از بعضی موارد پیدایش داستانهای افسانه‌ای تا پایان قرن چهارم/دهم.

پیشرفت موفقیت آمیز مجنون در قلمرو شرقی حکومت خلفا از این زمان آغاز می‌شود، و اگر مجنون رقبای خود را به کلی پشت سر نمی‌گذارد، لااقل با آنها در یک ردیف قرار می‌گیرد و دیگر هیچ‌گاه فراموش نمی‌شود. از این نظر بسیار آموزنده است که ابیاتی را که ابن سراج، یکی از مطلعین این نوع اشعار، در قرن پنجم/یازدهم، هر یک از فصول کتاب خود *مصارع العشاق* را با بیتی از آنها ختم می‌کند مورد توجه قرار دهیم. اینک نمونه‌هایی از آنها:

«آیا داستان مجنون از قبیله عامر را نخوانده‌ای و داستان عروه و عفرأ، جمیل و قیس و لبنی و دیگران از قبیله عذرة که شمار آنها بیش از اینهاست؟» (*مصارع العشاق*، ص ۲۶۰).

«اگر تو یک دلداده بودی، از عشق می‌مردی، همان‌گونه که از قبیله بنی عذرة عده‌ای از عشق واقعی مردند، و آنها را افتاده رها کردند... عشق قیس و لبنی و مجنون بنی عامر را کشت و بسیاری دیگر را به بیماری کشاند... عشق کثیر و جمیل و عروه را به مبارزه طلبید، و عروه را با حوادثی وحشتناک روبه‌رو ساخت» (همان کتاب، ص ۲۶۸).

چنانکه می‌بینیم دیگر مجنون در اینجا تقریباً قبل از همه نام برده می‌شود و یک قرن بعد، در پرتو شعر نظامی، در ادبیات دیگر به صورت قهرمانی بی‌رقیب در می‌آید. همچنین در زمینه عشق عرفانی در این دوران صورت مثالی پیدا می‌کند. بزرگترین شاعر عرب در این زمینه یعنی ابن فارض (متوفی ۶۶۲/۱۲۳۵) ضمن تصویر عشقهای بزرگ می‌گوید:

«عشق قیس و لبنی و هر دلداده دیگر چون مجنون و لیلی و کثیر و عذرة را دیوانه کرد» (نیکلسون، بررسی تصوف اسلامی، کیمبریج، ۱۹۲۱، ص ۲۲۲، شعر ۲۴۳).

اینکه مجنون تاچه درجه‌ای به تدریج صعود کرد، روایتی از مورخ شهیر بدرالدین عینی

(متوفی ۱۴۵۱/۸۵۵) آن را بیان می‌کند که طبعاً از منبع پیشین وی سرچشمه می‌گیرد.<sup>۶۹</sup> (نسخه خطی فرهنگستان علوم، ج ۱، برگ ۳۵۹، س ۲۵-۲۲).

«از یکی از عاشقان خدا نقل می‌کنند که مجنون را پس از مرگ او به خواب می‌بیند و از او می‌پرسد: «ای قیس خدا باتو چه کرد؟»، مجنون پاسخ می‌دهد: خداوند مرا عفو کرد و مرا حجت بر عاشقان خدا قرار داد، به روز محشر خداوند آنها را نزد خود فرا می‌خواند و می‌گوید: «ای کسانی که داعیه عشق مرا دارید، قیس را ببینید، او موجودی چون خودش را دوست می‌داشت و بر او آن گذشت که می‌دانید. آیا در میان شما کسی هست که در راه عشق من فقط اندکی از رنجی را که او تحمل کرد تحمل کرده باشد؟».

این راهی که مجنون طی قرون متمادی رفته است، از گمنامی تقریباً محض تا اوج شهرت و تا مرحله اسوه کامل عشق عرفانی و افلاطونی، ما را به سوی آخرین سؤال می‌کشاند: چه چیز باعث شهرت و محبوبیت وی شد، چه حرکتی نخستین بار او را به پیش راند تا این راه را پیماید؟

#### دلایل محبوبیت مجنون

ما محیط قبایل بدوی عربستان مرکزی و شمالی را که مجنون و شعر وی بدان تعلق دارند می‌شناسیم. علاقه بدین گونه اشعار در محافل بنی امیه سوریه زیاد بود، با اینکه در وهله اول مربوط به پیدایش انواع شعر نوع شهری بود. دلیلش هم اشعار یزید و ولید خلفای اموی است که از نوع دوم شعر یعنی شعر شهری است. اما توجه و علاقه تنها بدین نوع شعر نبود، بلکه این توجه و علاقه به شعر بدوی هم که زودتر از داستانهای افسانه‌ای شروع به نشو و نما کردن نمود، سرایت کرد. این گونه ادبیات، یعنی نوع داستانهای سرگرمی شبانه (مسامرات) که هنوز به طور کامل شکل نیافته بود، در دربار خلفای دمشق مورد استفاده بود و ما شواهدی برای آن در دست داریم که به دوران خلافت معاویه می‌رسد. ممکن است احتیاجی از این نوع تا اندازه‌ای زمینه کوششهای نخستین برای جمع‌آوری و ثبت داستانهای لیلی و مجنون را فراهم کرده باشد. ولی انگیزه اصلی این نبوده است.

در اینجا دشمنی بین قبایل شمالی و جنوبی، چون بسیاری از نواحی دیگر نقش قاطعی دارد که مهر خود را بر تمام تاریخ دوران خلفای اموی و اوان دوران عباسی زده است. شرایط مختلفی سبب شده که هر سه شخصیت برجسته عشق افلاطونی اعراب بدوی یعنی عروه و جمیل و قیس بن ذریح، به همان قبیله جنوبی عذره تعلق یابند و اعراب شمالی تا مدت‌ها نتوانند رقبایی از میان خود در برابر آنها علم کنند.<sup>۷۰</sup>

می‌توان به طور قطعی پذیرفت که در شکل‌گیری تدریجی ریشه‌های مختلف «مفاخر» و «مثالب» هر یک از قبایل به تنهایی، نقش این دشمنی کم نبود، زیرا خودخواهی بیش از اندازه قبایل بدان مربوط می‌شد. واکنشها در این مورد مختلف بود. زمان درازی این تمایل حاکم بود که خود موضوع را لوٹ کنند و ثابت کنند که برای اعراب شمالی شایسته نیست که بدین گونه اشعار ضعیف تن در دهند. به یاد آوریم که یکی از افراد قبیله نزار گفته بود که آنها «دلی سخت» دارند و شعر عذری تنها شایسته یمینهاست که دلی ضعیف دارند<sup>۷۱</sup> - ولی جنبه دیگر قضیه می‌چربید که نشان دهند در قبایل عرب شمالی هم همان مشخصاتی وجود دارد که اعراب قبایل جنوبی به آنها شهرت دارند، از آن جمله عشق افلاطونی (= عشق عذری). در یکی از قبایل عربستان شمالی شاعری با تخلص مجنون بود که اشعارش هم در این سبک بود. او این شایستگی را از خود نشان داد که به عنوان رقیب اشعار سراینده معروف عشق عذری در میان قبایل عربستان جنوبی مورد توجه قرار گیرد.

از آن پس وی شاعری شد که به صورت هسته مرکزی این نوع شعر درآمد، و دارای همه خصوصیات شد که او را به صورت شاعر ایدئال در می‌آورد و شاعران گذشته و حاضر را به کنار می‌زد. دیدیم که عذریها قبول کردند قبایل شمالی با داشتن مجنون بر آنها پیروز شدند. اما کی و کجا این روند آغاز شد، از نظر ترتیب وقایع تاریخی نمی‌توان به طور کامل آن را اثبات نمود. ممکن است این واقعه در سرزمین اصلی اعراب روی نداده باشد، بلکه در حومه شهر، جایی که خصوصیات قبیله‌ای پدید می‌آید و به تدریج ادبیات مکتوب شروع به نشو و نما می‌کند اتفاق افتاده باشد. ماسینیون عقیده دارد که موضوع افسانه‌ای عشق عذری در میان دهگانان یمینی (جند کوفه) نضج گرفت (دائرة المعارف اسلام، ج ۴، ص ۱۰۷۲). شکی نیست که کوفه در این مورد نقشی داشته است. به یاد آوریم که دعبل خزاعی در این باره داستانی می‌آورد که بروکلیمان آن را به عنوان یکی از نخستین داستانهای افسانه‌ای می‌شمرد. شاید هم شهرت مجنون در این زمان از حد و سرزمین عربیش فراتر رفته بود. ابو عمرو، لغوی شهیر (متوفی ۱۵۴/۷۷۰) (تاریخ ادبیات عرب، ج ۱، ص ۹۷، تحریر دوم، و ملحقات، ج ۱، ص ۱۵۸) می‌آورد (ابن عبدربه، العقد، ج ۳، ص ۱۶۵، س ۹-۶، قاهره ۱۲۹۳: ج ۵، ص ۳۷۸، قاهره ۱۹۴۹) که جریر شاعر معروف دوران بنی امیه از او خواست که چیزی از اشعار مجنون را از حفظ برایش بخواند؛ وقتی که وی چند رباعی مشهور او را خواند جریر از سر شوق فریاد کرد: «به خدا قسم اگر برازنده مردی سالخورده چون من بود که فریاد کنم، چنان فریادی سر می‌دادم که هشام روی تختش آن را بشنود». ذکر نام هشام به

این ترتیب قابل توجه است که جریر از حضور خلیفه بر می گشت. این واقعه به ما امکان می دهد که داستان را از نظر وقایع تاریخی بین زمان بر تخت نشستن هشام در سال ۷۲۴/۱۰۵ و سال فوت جریر (۷۲۸/۱۱۰) منسوب بداریم. هدف بیان این داستان البته روشن است: اینکه از زبان یکی از سه شاعر بزرگ و شاخص زمان، عالی بودن اشعار مجنون را ثابت کند تنها ابهامی که در این داستان هست این است که این ابیات را به کثیر نیز نسبت داده اند، ولی منابع موثق تعلق ابیات را به مجنون تأیید می کنند.

جالب اینجاست که کلیه شعری که مجنون می بایست در رقابت بر آنها پیروز شده باشد مانند عروه عذری و ابن عجلان نهدی که معمولاً هر دو آغاز کننده این نوع اشعارند (نسخه خطی، ج ۵، برگ ۲۶) نامشان در اشعاری می آید که به مجنون نسبت داده می شوند: «اگر من بمیرم، نمونه تسلی بخشی برای عروه عذری و عمرو بن عجلان خواهد بود که هند آنان را مقتول ساخت».

در اینجا باید تذکر داد که حتی این شعر نیز به شاعر دیگری به نام ابوجزء السعدی منسوب شده است (و شاء، ص ۵۵، س ۷-۴). مطلب تنها به ذکر نام عروه محدود نمی شود؛ رنجهای مجنون با رنجهای دیگران غیر قابل مقایسه است، چنانکه می گوید (نسخه خطی، ج ۵، ص ۲۲ و اغانی، ج ۲، ص ۸۴، س ۱۰-۹):

«من از عروه عذری در عجبم که از او نسل به نسل سخن می گویند. عروه به مرگ آسانی مرد، من اما هر روز می میرم».

در زندگی ظاهری مجنون شباهتی با عروه هست و به طوری که در اشعارش می آید عروه نیز در کودکی عاشق شد (الزهره، ص ۳۳۳، س ۱۳-۱۲):

«وقتی که ما کودک بودیم و هنوز دو سال بیشتر نداشتیم با عشق آشنا شدیم و بین ما عشق استحکام یافت... بیست سال تمام زندگی آرامی کردیم و باهم دوست بودیم، بدون آنکه بیمی از حوادث داشته باشیم». به عنوان شاهد مرگ عروه باز هم همان جمع کننده صدقات ظاهر می شود (مسعودی، مروج، ج ۷، ص ۳۵۳؛ ابن سراج، ج ۱۳، ص ۳۰۲-۳۰۳) که نقش عمده ای در زندگی مجنون داشته است.

به سراغ جمیل شاعر بزرگ قبیله عذره می رویم، می بینیم که او هم به همان اندازه و به همان نحو در بزرگ کردن مجنون دخالت داشته است. در روایت والبی باز هم جریر به عنوان يك شخصیت وارد صحنه می شود (قصه مجنون، ص ۱۱، س ۸-۴). «روزی مردم در اطراف جریر بن خطفا جمع شدند. جریر از آنان پرسید: «کدام بیت است که مصرع اولش چون

عرب بدوی سوار بر شتر است و مصرع دوم آن چون جالینوس با خردش؟» مردم گفتند: «نمی دانیم». وی گفت: «به شما مهلت می دهم (که ببینیدشید)» ولی مردم پاسخ دادند: «اگر دو سال هم به ما مهلت دهی ما نمی توانیم آن را دریابیم؛ تو خود آن را برای ما بازگو!» جریر با صدای رسا گفت: «شما، ای در خواب شدگان، وای بر شما، از خواب گران برخیزید!» (شاعر چنین می گوید): این چون يك بدوی سوار بر اشتر است. آن گاه نرمی و روشنی عشق بدو غلبه کرد و گفت: «از شما می پرسم آیا عشق کسی را می کشد؟»

این بیت در همه نسخه های خطی و ترجمه های چاپی موجود است، اما معنی این داستان برای ما وقتی آشکار می شود که متوجه می شویم که این بیت از مجنون نیست، بلکه از جمیل است (ابن قتیبه، کتاب الشعر، ص ۲۶۸، س ۵؛ زهره، ص ۲۱۶، س ۱۶)؛ این داستان به طرق و روایات مختلف بیان می شود که جریر در آن جایی ندارد (مثلاً بدیع ابن معتر، تصحیح کراچکوفسکی، ص ۱۴، س ۱۵-۸؛ اغانی، ج ۷، ص ۹۱). از این نمونه های آشکار که اشعار جمیل به مجنون نسبت داده شده است بسیار است. در مورد علل خارجی آن، نویسنده اغانی اظهار نظر درستی می کند و تذکر می دهد که بعضی از ابیات در قصیده ای از مجنون با همان وزن و قافیه آمده ولی بدو تعلق ندارد (اغانی، ج ۷، ص ۹۴، س ۳-۲). آن گاه با اندکی بر آشفتنگی می گوید: شعر جمیل را تنها مردمی می توانستند به مجنون منسوب گردانند که نمی دانستند قبیلۀ عذره در کجا زندگی می کند (اغانی، ج ۷، ص ۹۴).

کثیر نیز مجنون را در سرودن اشعار عاشقانه از همه برتر می داند. او به یکی از ضیافت های درباری خلیفه عبدالملک فرا خوانده می شود (ابن سراج، ص ۲۶۰-۲۵۹). خلیفه تحت تأثیر کثیر قرار می گیرد و از او می پرسد: «آیا هرگز کسی را دیده ای که عاشقتر از تو باشد؟». شاعر شعری از مجنون را می خواند و می گوید: «به خدا او از من دلدادۀ تر بود، ای امیر المؤمنین». جهت گیری روایت برای ما روشن است، می خواهد مجنون را از زبان کثیر بستاند. نیازی به گفتن نیست که بسیاری از اشعار کثیر منسوب به مجنون است و گاهی حتی اشعاری به او منسوب دانسته اند که از نظر جغرافیایی و نیز از نظر وزن شعر نمی توان به او منسوب داشت (قصه مجنون، ص ۳۰، س ۲۴-۲۲ = دیوان، تصحیح پره (Péres)، ج ۲، ص ۳۱۳، شماره ۱۶۷).

از بین تمام شعرای بزرگ قبیلۀ عذره، قیس بن ذریح شاید تنها شاعری باشد که او را بیش از همه در داستانهای مجنون دخالت داده اند تا به این وسیله برتری مجنون را به ثبوت برسانند. می گویند مجنون اشعار قیس بن ذریح را خیلی دوست می داشته است (اغانی، ج ۲،



ص ۲۹، س ۱۸-۲)، ولی در برخوردش با اشعار قبیله مرّه مدعی می شود که اشعار خودش بهتر است (اغانی، ج ۲، ص ۸۹، س ۱۱، و ص ۹۰، س ۲). داستانی از ملاقات آن دوه به نظم آمده است (اغانی، ص ۹۳، س ۱۵، ص ۹۴، س ۱۷)؛ تعداد ابیاتی که از این ذریع به مجنون نسبت داده شده است بسیار است (اغانی، ج ۲، ص ۵۴، س ۱۴، و ص ۶۷، س ۱۵، ج ۸، ص ۱۱۵، س ۱۳۰، ص ۱۳۳؛ قالی، ج ۱، ص ۱۳۷-۱۳۶) که، صرف نظر از جعل آگاهانه، البته تشابه اسمی این دو شاعر و نیز یکسانی قافیه و وزن اشعار آنها در این امر نقش تعیین کننده داشته است (اغانی، ج ۸، ص ۱۲۸). این امکان نیز هست که نام لیلی، معشوقه مجنون، به جای نام لُبنی، معشوقه قیس آورده شده باشد، بی آنکه وزن شعر را به هم بریزد.

با گروه خاص شعرای عذری، دایره کسانانی که این خصوصیات را به مجنون منتقل کرده و اشعارشان را به او نسبت داده اند بسته نمی شود. در میان آنها ما هم به پیشقدمان و هم بسادگی به کسانانی بر می خوریم که برای آنها عشق اولین و یا مهمترین جا را اشغال کرده است. فهرست اسامی آنها طولانی است: عمر بن ابی ربیع (اغانی، ج ۱۸، ص ۱۳۳-۱۳۱)، احوص (اغانی، ج ۶، ص ۲۵۶، س ۹= ص ۲۵۷، س ۵)، نُصیب (اغانی، ج ۱۴، ص ۹، ج ۱۵، ص ۸۱ و ۹۱؛ یاقوت، ج ۲، ص ۵۰۸؛ حماسه، شماره ۴۸۹ ترجمه رویکرت)، ابودهبیل (اغانی، ج ۱۸، ص ۱۳۲)، هذیله ابوصخر (ابن قتیبه، ص ۳۵۵)، قیس بن حدادیّه (اغانی، ج ۲، ص ۶، س ۶-۵)، توبه بن حُمیر (کامل، ص ۴۵۰، س ۱۰-۹)، صمه (اغانی، ج ۲، ص ۶، س ۶-۵)، عروه بن اذینه (ابن قتیبه، ص ۳۶۴، س ۷-۲= اغانی، ص ۱۶۸)، عمرو بن سعید (اغانی، ج ۸، ص ۸۷)، عوام بن عقبه (قالی، ج ۱، ص ۱۳۰)، یحیی بن ابی طالب (قالی، ج ۱، ص ۱۳۴-۱۲۳)، عباس بن احنف (اغانی، ج ۲، ص ۶۳، س ۸ به بعد= دیوان، ص ۱۸) و بسیاری اسامی دیگر. همه آنها نشان می دهند که مجنون اولین قهرمان سراینده عشق است و کسی دیگر قابل مقایسه با وی نیست. مثل همیشه، روایت والبی با کج سلیقگی تمام و با روش کهنه اشعاری را به مجنون نسبت می دهد که در آنها وی برتر از همه قهرمانان افسانه‌ای و حتی فرشتگان شمرده می شود (قصه مجنون، ص ۲۱، س ۱۱-۶): «من به زندگی (زندگی تو؟) سوگند می خورم که حتی جمیل بن معمر آن عشقی را که شبیه عشق من به لیلی باشد در نیافت و نه حتی مسلم و نه قابوس و قیس و عروه، و نه هیچ عرب بیگانه دیگر قبل از من چنین عشقی را درک نکردند. یوسف از توان افتاد و عشق قلبش را مسخر کرد، داود از عشق در امان نماند، پسر و هند و سعد و وامق و توبه آنها که...؟ عشق نابودشان کرد. هاروت از سوزش عشق در تعب افتاد و ماروت گرفتار این بلای جانکاه شد... مصطفی هم از عشق در امان نماند، سرور

کاینات ابوالقاسم پیغمبر اکرم (ص)».

این نشان می‌دهد چگونه طی قرون متمادی دیوان مجنون به آشفتگی کشیده شده است و با آن تمام داستان او. از این گونه نمونه‌ها در اشعار وی زیاد است، من تنها به ذکر یکی از آنها می‌پردازم که واقعاً تکان دهنده است. در میان اشعار معروف مجنون شعری هست در بحر طویل با قافیۀ «ایه» که بعدها به عنوان «قصیده المؤمنسه» شهرت یافت.

در منابع قدیمتر چون *اغانی*، شماره ابیات این شعر به پاره‌های مختلفی تقسیم شده و در حدود ۳۰ بیت است (*اغانی*، ج ۲، ص ۷۰-۶۸). در نسخه چاپی روایت والبی به حدود ۷۰ بیت (قصه مجنون، ص ۴۷-۴۵) می‌رسد. در یک نسخه خطی استانبول ۱۷۴ بیت (رشر، گزارشهای سمینارهای زبانهای شرقی (MSOS)، ج ۱۴، شماره ۲، قسمت ۱۹۱۱، ص ۱۷۳، شماره ۱۵۰). رکورد تعداد را یک نسخه خطی مؤسسه خاورشناسی شکسته و ابیات را به ۶۸۶ رسانده است (نسخه خطی الف، برگ ۸۰-۵۳ب). ضعف آن از اینجا آشکار می‌شود که ۱۵ بیت آن به دنبال هم با «الایحمام الأیک» و ۱۰ بیت با «الایحمامی قصر وردان» و ۱۴ بیت با «الایا غراب البین» و ۱۰ بیت با «الایها القمریتان» و ۱۳ بیت با «الایها الرکب الیمانون» و ۱۰ بیت با «الایها الکلبی» و ۲۱ بیت با «الالیت» و ۲۴ بیت با «قیام لیلی» و ۱۳ بیت با «بنی عم لیلی»، ۱۳ بیت با «شکوۀ الیها» و سرانجام ۱۷۶ بیت با «خلیلیه» و غیره آغاز می‌شود. این شعر در شگفت‌انگیز بودن منحصر به فرد است، ولی در روایت والبی پاره‌هایی که شبیه بدانند، کم نیستند. این خود نشان می‌دهد که هنوز چقدر کار ظریف و پیچیده و توانفرسا باید در مورد اشعار منسوب به مجنون صورت گیرد تا بتوان از میان آنها، هر چند با تردید، اشعار اصیل را جدا کرد. برای این کار باید نه تنها روایت والبی، که تاکنون تنها دیوان مکتوب وی به شمار می‌آید، بلکه نوشته‌های زیادی نیز به کار گرفته شود که به نام وی در منابع مختلف آمده است و به اختصار در بالا بدان اشاره شد.

البته این کاری مشکل و پیچیده است ولی نومید کننده نیست. بعضی از نمونه‌هایی که ذکر شد نشان می‌دهند، که دانش امروز ما دلایل مشخصی در دست دارد که در یک رشته از موارد می‌توان به نتایج کاملاً موثقی دست یافت. به موازات این کار، یعنی مواردی که قبلاً ذکر شد، موضوع بررسی وزن شعر را هم نباید فراموش کرد. مانند همه شعری که از میان اعراب بدوی برخاسته‌اند<sup>۷۲</sup>، مجنون وزن شعری بخصوصی دارد که به نسبت با دیگران بیش از همه دارای بحر طویل است (در یک نسخه خطی دیوان مجنون از ۱۶۲ قطعه شعر وی، ۱۳۰ قطعه در بحر طویل سروده شده است؛ مقایسه کنید با: گزارشهای سمینارهای زبانهای شرقی، ج ۱۴،

شماره ۲، برلن، ۱۹۱۱، ص ۱۷۴-۱۷۲). مسلم است که اگر در میان اشعار مجنون اشعاری بیابیم که در بحر رمل یا مقارب سروده شده است، باید فوراً آنها را رد کرد، بدون آنکه نیازی به دقت در مضمون آنها باشد. در میان آنها پاره‌ای جعلیات سطحی موجود است (مقایسه کنید با: رشر، «درباره نسخه خطی استانبول»، در گزارشهای سمینارهای زبانهای شرقی، ج ۱۴، شماره ۲، ۱۹۱۱، برلن، ص ۱۷۴، توضیح ۱). به هر صورت با وجود تمام مشکلات، باید درباره ابیات منسوب به مجنون با توجه به تاریخ داستان وی مطالعه کرد، حتی اگر در دوران اولیه، این داستان بر اساس اشعار وی نوشته شده باشد. بدون این مراحل توسعه و تکامل بعدی تاریخ می‌ماند و هیچ‌گونه اطمینانی نسبت به قطعی بودن نتایجی که به دست می‌آید نمی‌توان داشت. در حال حاضر، یعنی قبل از انجام دادن یک چنین بررسی، دوران اولیه داستان را تنها به طور فرضی و تقریبی می‌توان چنین بازسازی کرد.

در نیمه دوم قرن اول / هفتم، در عربستان مرکزی، در میان اعراب شمالی شاعری ملقب به مجنون از قبیلۀ عامر زندگی می‌کرد. او با موضوع اصلی شعر خود به جریان عشق عذری که در عربستان آن زمان در میان اعراب بدوی رواج داشت پیوست و بیشتر اشعارش را در وصف لیلای خود سرود. توجه محافل دربار بنی امیه در سوریه بدین جریان و داستانهای مربوط به عشقهای افسانه‌ای زوجهای دلدادۀ سبب اولین کوششها برای جمع‌آوری اشعار و اخبار مربوط به او گردید. بر اثر توسعه قدرت عربستان، اختلاف میان قبایل عربهای شمالی و جنوبی افزایش یافت، و این باعث شد که مجنون به عنوان رقیب شعرای مشهور قبایل جنوبی عذری اهمیت یابد. در همان نیمه اول قرن سوم / نهم، درباره مجنون داستانهایی که مغرضانه جمع‌آوری شده بود وجود داشت که حاصل کوشش درباره توضیح و تفسیر اشعار وی بود. و در اندک زمانی اشعاری که از دیگر شاعران به او نسبت داده شده بود بدانها افزوده شد. در آغاز قرن چهارم / دهم چندین نسخه خطی درباره مجنون و لیلی شناخته شد و دلیل آن هم توجه خاصی بود که در آن زمان خلفای عباسی بدین گونه داستانها پیدا کرده بودند.

در اواسط قرن چهارم / دهم نویسنده کتاب / غانی آنها را جمع‌آوری کرد و به ما این امکان را داد که داستان اولیه آن را بازسازی کنیم. در دوران پس از آن، تنها اشعار مجنون است که مرتباً رو به گسترش می‌رود و حتی تا زمان ما ادامه می‌یابد و گاه ابعاد حیرت‌آوری پیدا می‌کند. هر مرحله‌ای از این داستان شایسته بررسی عمیق است و تنها از این راه می‌توان به نتایج کاملاً مطمئنی دست یافت.

هدف این بررسی که ما انجام دادیم تنها این بود که پاره‌ای از خطوط اصلی کاری را

که بعدها باید انجام شود، مشخص کنیم و راه را برای مطالعات بعدی هموار سازیم.

### نتیجه‌گیری و اظهار نظر مترجم آلمانی

به نظر من کار اساسی و عالی و بسیار جالب دانشمند روسی در پاره‌ای نکات نیاز به تکمله دارد. به نظر من چنین می‌آید که این فکر کراچکوفسکی در مورد اینکه اعراب شمالی مجنون را به عنوان رقیب در برابر شعرای احساساتی جنوب قرار داده‌اند، شاید کمی اغراق‌آمیز است. اینکه برای اعراب شمالی داشتن سراینده شعر عشق عذری واقعاً هدف پرارزشی بود، برای ما مسلم نیست. چه «مفاخر» در میان قبایل معمولاً مفهوم دیگری داشت. علت اینکه مجنون توانست بر رقبای خود فایق آید، شاید مر بوط به خاصیت عشق او بود که او را از قیس و عروه و دیگران متمایز می‌کرد، ولی برای کراچکوفسکی چنین تفاوتی مطرح نیست. اما این تفاوت وجود دارد و عبارت است از توجه به معشوق از راه اندیشه که حال جذبه دارد و اساساً هیچ‌گونه اظهار حیات دیگری باقی نمی‌ماند. لذا روایت شده است که بین مجنون و جهان خارج تنها از راه نام لیلی ممکن بود که رابطه ایجاد کرد. محو کامل و فنا شدن در احساس حالتی است که انسان مشتاق آن است. ولی بدون از بین بردن حیات، تنها در عالم خیال تحقق‌پذیر است این نوع خیالبافی سبب می‌شود که امثال مجنون به وجود آیند که حقیقتاً مغلوب قدرت عشق می‌شوند و به کلی از پای در می‌آیند. صفت دیگری که مجنون را از سایر عذریها متمایز می‌سازد این است که جذبه عشق در او از وجود واقعی معشوق جدا می‌شود و حیات درونی وی را کاملاً فرامی‌گیرد. به این ترتیب، شخصیت او بهترین الگوست برای تجسم حالات روحی عرفانی؛ به همین جهت عرفا خیلی زود تحت تأثیر وی قرار گرفتند.<sup>۷۳</sup> شبلی، صوفی مشهور (۳۳۴-۲۴۷ / ۹۴۵-۸۶۱) در یکی از مواعظ خویش مجنون را نمونه عارفی واقعی معرفی می‌کند که درونش چنان آکنده از وجود حق است که خود را به عنوان حق معرفی می‌کند و جهان خارج را تنها از راه حق می‌بیند: «این مجنون بنی عامر، وقتی از او سراغ لیلی گرفته می‌شد، می‌گفت من لیلی‌ام و او با تصویر درونی لیلی نسبت به لیلی زنده بیگانه شده بود، به طوری که دائماً (در درون خود) با لیلی بود و این باعث می‌شد که هر چه جز لیلی بود از یاد می‌برد و همه چیز را از طریق لیلی می‌دید. چگونه کسی می‌تواند ادعا کند که خدا را دوست دارد، در حالی که سالم و در کمال قدرت تشخیص است و (در همه حال) به سوی آنچه می‌داند و بدان معتاد است و به سوی هوای نفسانی خود باز می‌گردد» (سراج، الملع، ص ۳۶۰). بخش دوم کتاب الملع (ص ۳۶۸)، مجنون را نمونه کسی

معرفی می کند که مقهور اندیشه «الله» است و همه جا در جهان خارج تنها (اورا) می یابد: «... چون مجنون بنی عامر، وقتی که بهائم را می دید، می گفت لیلی! وقتی که کوهها را می دید می گفت لیلی! وقتی که انسان را می دید می گفت لیلی! حتی وقتی که از او می پرسیدند نامت چیست و چگونه ای؟ پاسخ می داد لیلی! و غیره». شبلی معاصر خلیفه مستعین و مقتدر است که در دوران خلافت آنان توجه به داستانهای عشقی از نو زنده شد (بتگرید به آنچه پیش از این گفته شد، ص ۱۵۴). اینکه توجه به داستان لیلی و مجنون در دربار خلفا با توجه عرفا به همین داستان در ارتباط بوده باشد به زحمت قابل اثبات است، ولی اینکه تصوف خیلی زود از میان عذریها تنها اورا به عنوان نمونه قهرمان تجارب درونی برگزید، نشان می دهد که روش او در دریافت عشق بکلی با احساس عشق سایر شعرای عذری فرق داشت و این تمایز خاص از همان لحظه به محبوبیت مجنون کمک کرد که توانستند او را درست بشناسند و ارزیابی کنند. این مطلب دیرتر از نیمه دوم قرن سوم/نهم، همزمان با شبلی اتفاق نیفتاد. شاید هم همین خصوصیت و دیوانگی مجنون دلیل اصلی آن است که چرا شعرای پیشین در مقایسات خویش نام مجنون را نمی بردند.

## یادداشتها

۱. سفرنامه ناصر خسرو، با مقدمه و ترجمه برتلس (E. Berteles)، مسکو-لنینگراد، ۱۹۲۳، ص ۱۷۳.
۲. آلیس گیبون، «با پسران عجر در میان اعراب بدوی سوری، در مجله جغرافیا، ج ۷۱، شماره ۳، مارس ۱۹۳۹، ص ۱۵۱: (قیس بن ملوح بن مزاحم در بنی جعد، لغتنامه دهخدا-م.)».
۳. مقدمه دونایوسکی (E. Dunajevski) بر دیوان شعر لیلی و مجنون، ترجمه گلوبا (A. Globa)، مسکو، ۱۹۳۵، ص ۱۷. منبع این خبر گویا کتاب آینه محمد حجازی است که در تهران چاپ شده است، ص ۶۰ تا ۶۸. بنابه تذکر خاورشناس دانمارکی گرین؟ در مورد سندی به خط میخی با همین داستان (منظور قطعه ای ادبی است به نام «دعوا بر سر لیلی و مجنون» در آینه حجازی، چاپ تهران ۱۳۲۷، ص ۱۸۱ تا ۱۸۵. در ص ۱۸۴ یکی از مخاطبین «خاورشناسی است دانمارکی به نام گرین (Grien) که اصولاً وجود خارجی ندارد». تمام مطلب جعلی است و واقعاً هم به طوری که آقای گرونیک (Kaare Gronbeck) به من گفت چنین خاورشناسی نبوده است... مترجم آلمانی).
۴. مبتنی بر نسخه چاپی دخویه (M. J. de Goeje)، چاپ ۱۹۰۴.
۵. هفت جلد اول در این مقاله بر اساس چاپ ناقص کتابخانه مصر در قاهره ۱۹۲۷ تا ۱۹۳۵ و مجلدهای بعدی طبق چاپ بولاکر (Bulaker) ۱۲۸۵ هجری ذکر می شوند.
۶. من به نسخه نیکل (A. R. Nykl) (شیکاگو- بیروت) ۱۹۳۲ استناد می کنم.
۷. چاپ استانبول، ۱۳۰۱ هجری. منتخبات کاملاً مفیدی از این کتاب را باره (R. Paret) در کتاب داستانهای عشقی عربی در دوران اوایل، کوششی در تاریخ ادبیات مقایسه ای (Früh-arabische Liebesgeschichten, Ein Beitrag zur vergleichenden Literaturgeschichte) برن، ۱۹۲۷ چاپ کرده است.

۸. تزیین الاسواق بتفصیل اشواق العشاق، قاهره ۱۳۱۹ (چاپهای دیگری نیز هست).
۹. آثار برجسته هر دورشته ضمن مقاله هلموت ریتز در مجله *فقه اللغة (Philologica)*، ج ۷، و «کتابهای فارسی و عربی درباره عشق جسمانی و عشق عرفانی» (مجله اسلام، شماره ۲۱، ۱۹۳۳، ص ۸۴ تا ۱۰۹) ذکر شده است.
۱۰. الکامل، تصحیح رایت (Wright)، لایپزیگ، ۱۸۹۲-۱۸۴۶.
۱۱. کتاب الموشی، تصحیح برنوو (R. Brünnow)، لیدن، ۱۸۸۶.
۱۲. العقد، چاپ بولاکر، در ۳ جلد، ۱۲۹۳ هجری.
۱۳. الامالی، در ۴ جلد، چاپ کتابخانه مصر، در قاهره، ۱۹۲۶.
۱۴. معجم ما استعجم، چاپ. و وستنفلد (Wüstenfeld) در ۲ جلد، گوتینگن، ۱۸۷۷-۱۸۷۶.
۱۵. در ۶ جلد، تصحیح و وستنفلد، لایپزیگ ۱۸۷۳-۱۸۶۶.
۱۶. قواف الوقیات، در ۲ جلد، تصحیح بولاک (Bulak) ۱۲۸۳ و ۱۲۹۹.
۱۷. نام مجنون در ج ۱ چاپ جوینبل (T. G. J. Juynboll) و ماتس (B. F. Matthes)، ۱۸۵۷-۱۸۵۲ ذکر شده است.
۱۸. من موفق شدم نخستین ۴ جلد ناتمام چاپ قاهره را ببینم، ۱۳۵۳-۱۳۴۸، و برای بقیه اولین چهار جلد چاپ بولاکر ۱۲۹۹ هجری را.
۱۹. در میان این نامها برای من کمتر از ۱۵ نام شناخته نیست که ۵ تای آنها تنها در لنینگراد است، ولی من اصولاً به نسخه قاهره استناد می‌جویم که در سال ۱۳۴۱/۱۹۲۲ منتشر شده است.
۲۰. برای من ۱۸ مورد معلوم است که ۴ تای آنها در لنینگراد است، ولی من بیشتر از دونسخه خطی Institut Vostokovedenija که روزن (W. R. Rosen) در کتاب یادداشتهای کوتاهی درباره نسخه‌های خطی عربی موزه آسیایی (سن پترزبورگ ۱۸۸۱، ص ۲۰-۲۰، شماره ۲۶۰ الف، شماره ۲۶۱ ب) آورده است استفاده کرده‌ام. ضمناً: بروکلیمان، تاریخ ادبیات عرب، ج ۱، ص ۴۴؛ دور 285 Havn. را باید قلم گرفت. در کانالوگ نسخه خطی کینهاگ تحت این شماره دیوان منجک پاشا آمده است. رجوع کنید به تاریخ ادبیات عرب، تحریر دوم، ج ۲ ص ۳۵۷.
۲۱. در مجموعه‌ای که من دارم دونسخه خطی هست که روماسکوویچ (A. A. Romaskevič) از ایران با خود آورده است.
۲۲. چاپ مارگولیوئث (Margoliouth)، ص ۵۷۷-۵۷۸؛ نسخه خطی انستیتوی (Vostokovedenija) بر گهای ۴۵۲-۴۵۱ ب. رجوع کنید به ثبت جدول انساب قبایل و خاندانهای عرب، نوشته و وستنفلد، گوتینگن ۱۸۵۳، ص ۸۶ (اسد بن خزیمه) و ص ۴۶۰ (والب بن الحارث) و جدول (M).
۲۳. «... اخبارنی ابو بکرنا العامری عن عبدالله بن ابی کریم عن ابی عمرو الشیبانی عن ابی بکر الوالی قال: ذکرنا ان المجنون مرّ برجلین...»، مصارع العشاق، ص ۲۷۱ (مؤلف): «الوالی... هذه النسبة الی والیه وهی حی من بنی اسد»، انساب، حیدرآباد، ج ۱۳، ص ۲۷۴ م.
۲۴. نسخه خطی دیگری در تاپ قاپی سرای، اندرون کولتورخانه سی ۱۴۳۷ موجود است (مترجم آلمانی).
۲۵. پرتس (W. Pertsch)، نسخه‌های خطی عربی کتابخانه سلطنتی گوتا، چاپ سوم گوتا ۱۸۸۱، ص ۳۹۵-۳۹۴، شماره ۱۸۳۶. ذکر عنوان آن در تاریخ ادبیات عرب، تحریر دوم، ج ۲، ص ۱۳۱ کاملاً درست نیست (رجوع کنید به المسامر. مترجم آلمانی).
۲۶. E. G. Browne (فهرست نسخه‌های خطی اسلامی کیمبریج، کیمبریج ۱۹۰۰، ص ۱۵۹، شماره ۸۷۷).
۲۷. یاقوت، ارشاد الاریب، چاپ مارگولیوئث، ج ۶، ص ۱۰۴، س ۹.
۲۸. الفهرست، چاپ فولگل، ص ۱۴۸، س ۴-۹؛ رجوع کنید به کتاب منابع موسیقی عربی، گلاسگو ۱۹۴۰.

ص ۲۲-۲۳.

۲۹. یاقوت، ارشادالاریب، ج ۶، ص ۹۳، س ۲۰.

۳۰. یاقوت، ارشادالاریب، ج ۶، ص ۹۵-۹۳.

۳۱. ووستنفلد، تاریخ نویسان عرب و آثار آنان، گوتینگن ۱۸۸۲، ص ۸-۷ شماره ۲۷. رجوع کنید به ارشاد یاقوت، ج ۶، ص ۹۳، س ۲۰. یاقوت (ص ۹۴، س ۱) از قول مدائنی هم سال ۷۷۵/۱۵۸ را ذکر می کند.

۳۲. کان یضع اخبارا ایلنی امیه، یعنی: او اخباری به نفع بنی امیه جعل می کرد (مترجم آلمانی).

۳۳. اغانی، ج ۲، ص ۱، ۹، و ۱۲، آمدی، المؤلف والمختلف، قاهره، ۱۳۵۴، شماره ۶۵۱ و ص ۱۹۰ شماره ۶۵۵.

۳۴. اغانی، ج ۳، ص ۱، ۶، ۱۴، و ۱۶ و ص ۵، ۹ و ص ۳۱، س ۱۲.

۳۵. اغانی، ج ۲، ص ۱، ۵ و ص ۴، س ۱ و ص ۵، س ۹ و ص ۷، س ۵؛ المرزبانی، معجم الشعراء، قاهره، ۱۳۵۴، ص ۴۷۶.

۳۶. اغانی تنها مزاحم بن الحارث المجنون را ذکر کرده است.-م.

۳۷. آثار شعری مزاحم عقیلی، تصحیح و ترجمه کرنکو و (F. Krenkow)، لیدن ۱۹۲۰.

۳۸. ج ۱، ص ۱۸۹، س ۱۴؛ رجوع کنید به کرونگرافیا اسلامیکا، نوشته کایتانی (L. Caetani)، ج ۱، شماره ۵۰، ص ۹۶۲.

۳۹. ج ۲، قاهره، ۱۲۸۳، ص ۱۷۲.

۴۰. نسخه خطی انستیتوی Vostokovedenija شماره ۱۷۷ (روزن (V. Rosen)، خلاصه یادداشت‌های نسخه‌های خطی عربی موزه آسیایی، سن پترزبورگ، ۱۸۸۱، ص ۱۲۰-۱۲۳)، ج ۱، ص ۳۵۹.

۴۱. داستانهای چاپ بیروت از ۱۸۶۸، ص ۸۸. گفتار نیکلسون در دائرة المعارف اسلام، ج ۳، ص ۱۰۲؛ دومارتینو (F. de Martino) و عبدالخالق بیگ سارویت، منتخبات داستانهای عشقی عرب، چاپ دوم، پاریس ۱۹۰۲، ص ۱۰۸؛ فرهنگ سرکیس، ۱۵۳۶.

۴۲. وصیف بطرس غالی، گلستان، چاپ دوم، پاریس ۱۹۱۳، ص ۲۴۷.

۴۳. قاموس الاعلام، ج ۳، قاهره ۱۹۲۸، ص ۸۰۲؛ فی حدود سنة ۱۶۰.

۴۴. و حجج بالناس فی هذه السنة ابو عیسی بن الرشید.-م.

45. E. de Zambaur, *Manuel de généalogie et chronologie pour l'histoire de l'Islam*, Hannover 1927, p. 24.

۴۶. مقاله هوتسما (Houtsma)، در دائرة المعارف اسلام، ج ۱، ص ۷۵، مقاله کایتانی در کرونگرافیا اسلامیکا، (در شماره‌های سال ۳۲)، ص ۴۲-۳۴۱.

۴۷. نوی، فرهنگ رجال، ج ۱، چاپ ووستنفلد، گوتینگن ۴۷-۱۸۴۲، ص ۳۸۷.

۴۸. ابن حجر، تهذیب التهذیب، جزء ۱۰، حیدرآباد ۱۳۲۷، ص ۴۹۲ (عبارتی است که در آنجا به کار رفته، (کان یلی المساعی) با عبارت اغانی ج ۲، ص ۱۷، س ۱۶-۱۵ (سعی علیهم) مقایسه کنید).

۴۹. کرونگرافیا اسلامیکا، شماره ۳۸، ص ۱۰۵۸ تاریخهایی، از ۸۰ تا ۹۰ به دست می دهد.

۵۰. اغانی «تیماء» نوشته و هكذا یاقوت (تیماء بالفتح والمد بلید فی اطراف...) -م.

۵۱. یافعی، مرآت الجنان، حیدرآباد ۱۳۱۷، ص ۱۶۷.

۵۲. جبل التویاذ است و مترجم آلمانی توجه نکرده است.-م.

۵۳. کتاب شناسی، Spisok rabot akad. J. Jul. Kračkovskago، مسکو-لنینگراد ۱۹۳۶، در دسترس من نبود

(مترجم آلمانی).

۵۴. حدیث الاربعاء، ج ۲، قاهره ۱۹۲۶، ص ۲۰-۱۶، ۵۳-۵۱، ۷۵-۷۲ ۱۳۲-۱۳۱.
۵۵. لوی دلا ویدا، دائرة المعارف اسلام، ج ۴، ص ۱۰۷۱.
۵۶. به استاد کتاب الشیخ العیظ، نوشته م. تیمور، قاهره ۱۹۲۶، ص ۲۵.
۵۷. رجوع کنید به نیکلسون، دائرة المعارف اسلام، ج ۳، ص ۱۰۲-۳.
۵۸. اغانی ج ۲، ص ۱۱، س ۱۱-۱۴. رجوع کنید به کتاب خلاصه تاریخ ادبیات عرب، نوشته رش، ج ۱، ۱۹۲۸، ص ۲۰۸.
۵۹. اغانی، ج ۲، ص ۸۸، س ۳، ص ۹۰، س ۱۱، رجوع کنید ص ۱۶-۱۵، س ۹-۶؛ ابن قتیبه، ص ۳۶۱، س ۱۳-۳۶۸، س ۱۶. رجوع کنید به رش ۲۱۲-۲۱۰؛ باسه (R. Basset) هزار و یک داستان، سروده‌ها و افسانه‌های عربی، ج ۲، پاریس ۱۹۲۶، ص ۱۰۹-۱۰۵.
۶۰. از جمله گاهی توصیفات واقعی دختران زیبایی را می‌توان دید، مثلاً قصه مجنون، ص ۱۳، س ۲۵-۲۴.
۶۱. «لما اطالوا عتابی فیک قلت لهم لا تکثروا کل هذا اللوم و اقتصدوا...»  
 قدمات قلبی اخو هند و صاحبه مرقش واشتفی من عروة الکمده»-م.
۶۲. «وعروة لم یلق الذی قدلقته بعفراء والنهدی ما انفجح»-م.
۶۳. هر یک از داستانهای مجنون، چنانکه دیدیم، از قول جمعی و گاهی هم در منابع دیگر نقل شده است.
۶۴. ابن سراج، ص ۴۱۷، س ۶-۳؛ المغلطی، الواضح، تصحیح اشپیس (Otto Spies)، ۱۹۳۶، ص ۵۰، س ۵؛ پاره (Paret)، داستانهای عشقی عربی در دوران اوایل، ص ۴۲، ۱۱۵ و توضیح ۲۶، رجوع کنید به اغانی، ج ۱۴، ص ۵۲-۵۱ و فهرست، ص ۳۰۶، س ۲۴.
۶۵. به عقیده بروکلمان، تاریخ ادبیات عرب، ملحقات، ج ۱، ص ۲۴۸، شماره ۳ الف از قدیمترین رمانهای عشقی عربی است.
۶۶. مقایسه کنید با نظر طه حسین (حدیث الاربعاء، ج ۲، ص ۲۱-۲۰). مطلب جالب در این مورد تناقضاتی است که در هزار و یکشب و داستانهای مندرج در مجموعه ابن سراج آمده و پاره در کتاب خود بدان اشاره کرده است.
۶۷. در مورد خالد بن کلثوم مراجعه کنید به: اغانی، ج ۲، ص ۲۷، س ۶. وی نوشته‌ای از اشعار مجنون در دست داشته است (انطاکی، ص ۵۸، س ۵-۶).
۶۸. در منابع اندلسی عنوان فوق به کتاب دوم منتقل می‌گردد. مقایسه کنید با بلاشر (R. Blachere)، پیشاهنگ فرهنگ عربی شرقی در اسپانیای قرن دهم، هسپری (Hesperis)، ۱۰، ۱۹۳۰، ص ۲۷.
۶۹. شاید هم رساله قشیری (متوفی ۱۰۷۴/۴۶۵) باب المحبته، قاهره ۱۳۳۰، ص ۱۴۵ (مترجم آلمانی).
۷۰. طه حسین مطالب خود را درست بیان نمی‌کند، وقتی که می‌گوید در قرن اول و دوم نمایندگان اشعار عشقی، حتی جمیل، از مضرها (اعراب شمالی) بودند (رجوع کنید به حدیث الاربعاء، ج ۲، ص ۶۵).
۷۱. گلدزهر به این مطلب دقیقاً توجه داده است (مطالعات اسلامی، ج ۱، هاله ۱۸۸۹، ص ۸۶).
۷۲. مراجعه کنید به یادداشتهای من در باره «ذوالرثمه» شاعر دوران اموی در گزارشهای فرهنگستان علوم (Izvestni Akademiya Nauk)، ۱۹۱۸، ص ۳۷۲، توضیح ۱.
۷۳. متأسفانه کراچکوفسکی منابعی دال بر اینکه در اوایل قرن چهارم/ دهم اشعار عارفانه را به وی منسوب داشته‌اند، در اختیار ما نمی‌گذارد (مترجم آلمانی).